کلیو صرعث محمودی

۸۵/۹/۱۰


انهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۱۴
۱۷۹۶۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب زبدة الحقایق
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۹۶۶
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۱۳
۱۷۹۶۶
۲۰۹۱۳۱


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۷۹۶۶

هو الولی التوفیق وبه نستعین

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد حاصل لولیه والشکر تابع لنعمه
والصلوة علی نبیه محمد وآله اما بعد

چنین گوید حقیر الفقیر پرتقصیر بل هیچ ابو القاسم ابن محمد رضای
لاهیجی حشرهما الله مع النبی وآله وارحمهما بکرمه با وجود کمی بضاعت
از ما به علوم دینیه وکثرت مشاغل وشکستگی خواطر از تکلفات
امور دنیویه بعضی از برادران دینی واخلاء روحانی از اهل

الرت

رتبت وغیره از حقیر خواهش نمودند که در باب علم قرائت
چند کلمه رشته تحریر در آورده تا مبتدی را بصیرت ومنتهی
را تذکره بوده باشد چون حقیر ایشان را در کمال شوق وخواهش بد
بایان دیدم واز جمله کسانی بودند که رد قول ایشان در نزد
حقیر امکان نداشت لهذا در سنه احدی واربعین ومائتان
بعد الالف من الهجرة النبویة صلی الله علیه وآله تا به شروع بدین چند
کلمه اختصار را از اقوال قراء سبعه ومختلفه به فصول چندی
وخاتمه بیان نمودیم وآنرا مسمی گردانیدیم بزبدة المفاتیح
والله المستعان وعلیه التکلان

فصل

در آنکه اول در ثواب تلاوت قرآن است واز حدیث

مذکور صحیح است که چنین قاری اراده خواندن کلام مجید داشته باشد و نماز
شرزین سجاده نماز به لازم است که دعای قبل از تلاوت خوانده شود
و ادعیه ماثوره در خصوص دعای قبل از تلاوت بسیار است و از
جمله بهترین دعاها در ابتدای تلاوت این است که بیان میشود اللهم
بالحق انزلته و بالحق نزل اللهم عظم رغبتی فیه
واجعله نور البصری وشفاء لصدری و
ذهابا لهمی وغمی وحزنی اللهم زین به لسانی
وجمل به وجهی ونور به قلبی وقو به جسدی
وثقل به میزانی وارزقنی حق تلاوته علی
طاعتک آناء اللیل واطراف النهار واحشرنی
مع النبی محمد وآله الاطهار الاخیار الابرار
برحمتک

برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد
وآل محمد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم و بعد شروع بتلاوت نماید فصل
بدانکه در فضیلت قراءت کردن قرآن وثواب آن بدانکه قرآن
نازل شده است با فصیح لغات عرب که آن لغه عرب است پس
هرگاه که قرآن عربی باشد واجب است که رعایت کنند در
تلاوت آن قواعد لغه عرب خوانده اند و حال آنکه قرآن بغیر
لغه عرب نازل شده است پس او را قرآن خوان نمیگویند بلکه
خراب کننده قرآن است و نخواندن آن بهتر از خواندن است
و ایضا در حدیث است که رب تال للقرآن والقرآن
یلعنه یعنی بسا تلاوت کننده قرآن است که قرآن او را لعنت

میکنند در میان تلاوت و بار حدیث دیگر دارد مثلاً که هر که
قرآن به لحن بخواند یعنی غلط و با تغییر صوت و لحن مثل
غنا وغیره بخواند هم خواننده و هم شنونده هر که گناهکار اند و
قرآن ایشان را لعنت کند خدا و رسول صلعم هم از ایشان
بیزار خواهند بود چنانچه حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید
وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا یعنی بخوانید قرآن را با مخارج
تمام و امتیاز حروف و ایضاً در حدیث نبوی است
که میفرماید وَجَوِّدِ الْقُرْآنَ تَجْوِيدًا روایت است
که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه سوال
کردند از معنی این آیه آنحضرت فرمودند که الترتیل تجوید
الحروف و معرفة الوقوف و اصل معنی تجوید هر دو
ادا

ادای هر حرفیست از مخرج خود با صفات ذاتیه او مثل
الفتح و جهر و همس و رخاوه و شدیده و استعلی و استفلی و
مصمته و مذلقه و مطبقه و منخفضه و بعض از صفات عارضیه
مثل قلقله و صفیر و لین و تفشی و استطالت و تفخیم و ترقیق
و بعضی از وجوب مثل وقف و وصل بحرکه و وصل بسکون
و بعضی مستحبی مثل اشمام و روم و ادغام و اظهار و اخفاء
و غیر اینها چنانکه بیایند و الحاق کردن لفظیست نظر
با آنکه شدت و تخفیف در نطق نیابند ولی آوردن تجوید یعنی عمل
کردن با آن واجب و لازم است بر هر کسی که قرآن خوانند
و رعایت نکنند قواعد تجوید را در تلاوت قرآن عاصی
و آثم است اگرچه در تعلیم باشد و اگر سعی خود را بکنند که

بهتر نمی‌تواند یاد گرفت و یا آنکه کسی که این علم را خوب
نمی‌داند موجود نباشد نظر به آیهٔ شریفهٔ لا یکلف الله
نفساً الا وسعها معذور خواهد بود از غنیمه صفات
عارضیه و مستحسنات که مذکور شد الا امتیاز دادن
حروف و شناختن مخارج چنانچه مذکور شد اما کسی که
رعایت کند و سعی نماید در تحصیل این علم و درست خواندن
قرآن که قرآن در روز قیامت شفیع او خواهد بود چنانچه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند
بخوانید قرآن را درست که قرآن در روز قیامت شفاعت
کننده خوانندهٔ خود را و لکن که قرآن او را شفاعت کند
یقین رستگار خواهد بود و ایضاً از آن حضرت منقولست

که فرمود افضل ترین عبادات امت من درست خواندن
قرآن است و ایضاً امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود منقول است که
پدرم از آبای کرام خود و او از آبای کرام خود تا بحضرت سید
الشهدا و او از پدر بزرگوار خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او
از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت
فرمود هر کسی بخواند قرآن را و عمل کند بآن چه که در قرآن است
و بیاورد حرکات و سکنات او را همراه آینه قرآن در روز
قیامت او را و پدر و مادر او را از حله‌های بهشت بپوشانند
از حلوای خود که دنیا و ما فیها نعمت کمتر هیچ رشته از رشته‌های
آن حله برنیاید و تاجی بر سر او بگذارند از نور که روشنی آن تاج
بهتر از روشنی آفتاب و ماه باشد در خانه‌های دنیا و ایضاً

از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که
خَیرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ وعَلَّمَهُ امّا بدانند که قاری
قرآن باین ثوابهای بوقتی برسد که بمقتضای آیهٔ کریمه
وَرَتِّلِ القُرآنَ تَرتِیلاً که قبلا در آیه مذکور شد عمل نماید
وایضاً از حضرت معصوم ع وآله منقولست که اَهلُ القُرآنِ
اَهلُ اللهِ وَخاصَّتُهُ یعنی اهل قرآن اهل خدا و خاصان اویند
وایضاً حدیث صحیح وارد شده است که در وقتی که قاری
قرآن بود دفن کنند زمین ندا از جانب رب العزة در رسد
که ای زمین او را عذاب مکن که او شبهاش نشسته بوده است
زمین عرض میکند که خداوندا چگونه او را عذاب کنم و
حال آنکه او قاری قرآن بوده است در دنیا و در اینجا هم حامل
قرآنست

قرآن بصحیح اوست در نزد شما پس معلوم است که تلاوت قرآن
در نزد خدا ثواب عظیم است تا دانند اگر بخواهیم به ثواب تلاوت
رجوع بکنیم این رساله گنجایش او را ندارد و لابد شد که اکتفا بهمان
نموده و بعضی بشارات در مکان خود مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی پس رجوع میکنیم بنفس دندان و بعد مخارج شان بعون الله
تعالی **فصل** بدانکه پیش از دانستن مخارج شناختن
دندانها از جمله لوازم است چون که بعضی از مخارج محتاجست
بدندان از آن جمله دندانهای بنی نوع انسانست که سی و
هشت قطعه است و در سی و دو اختلافست بنابراین هر یک
از اینها از چهار قسم بیرون نیست قسم اول ثنایا است که جمع
ثنیه است و ثنیه‌ها را میگویند و آنها چهار دندانند

که در پیش لب‌اند دو سفلی و دو علیا قسم دوم رباعیه است و اصل آن رباع

یعنی چهار است و ایشان چهار دندانند از جنبین متصل بثنایا است

دو سفلی و دو علیا قسم سیم انیاب است و انیاب جمع ناب و اصل

ناب بزبان عرب شیر و ببر را گویند و ایشان چهار دندانند

از اطراف متصل برباعیه دو سفلی و دو علیا قسم چهارم اضراس است

و اصل اضراس جمع دندان است و ایشان هم شانزده اند و یا بیست

علی التقدیرین بر سه قسم اند و یا بر سه قسم اول ضواحک است

و اصل ضحک خنده را گویند و ایشان چهار دندانند از جانبین

متصل بانیاب که در زمان اشتهای تبسم نمایان میشود قسم دوم

از اضراس طواحن است و اصل طواحن جمع طاحن و طاحونه است

و طاحونه هم بزبان عرب آسیا میگویند و ایشان دوازده اند

از اطراف

از اطراف متصل بضواحک شش از جانب راست و شش از جانب

چپ از هر سمتی سه سفلی و سه علیا و قسم سیم از اضراس اگر باشد

نواجذ و یا نواجذ است با ذال معجمه و ایشان چهار دندانند

از اطراف متصل بطواحن دو سفلی و دو علیا و ابتدای انبات ایشان

ایشان است در حین بلوغ یعنی ابتدای رویدن ایشان از

شانزده سالگی است تا بیست سالگی اگر در این بین رویده شده

فبها و الا دیگر رویده نخواهد شد و ایشان را دندان عقل میگویند

والله اعلم و چون فارغ شدیم از ذکر اسامی دندان رجوع میکنیم در

تبیین حروف هجی و مخارج آن فصل بدانکه حروف هجی

بعضی از قراء قائلند که بیست و هشت حرف است و بعضی قائلند

که بیست و نه حرف است اما اکثر متفق گشته اند که حروف

حروف هجا [illegible] لام الف داد آن نیست حروف نیست

هجا نیست و هشت حرف است الّا آنکه منقضه بقول متقدمان داعیان
و میگویند که همزه و الف هر دو در حساب یکی است اگر همزه یکی باشد
الف هم یکی است و اگر همزه ده است الف هم ده است و غیر
هذا القیاس و بعلاوه در مکتوبات همزه را یکی و فتح می نویسند
و بار و فتح که می کشند می نویسند همه را همزه می دانند و شکل الف
هم همزه است لیکن همزه آن الفیکه در اول حروف هجی واقع است
الف نیست بلکه همزه است و فرقه در میان الف و همزه قرار
نداده اند امّا آنانکه که حروف هجی را نیست و نه میدانند الف را
یکی شمرده اند و همزه هم جدا میکنند و از منقضه بقول عرب و
میگویند که همزه قبول حرکه میکند امّا الف قبول حرکه نمیکند و ساکن
بالذات است و اینجواب کنز هم محال است پس از برای رجحان

دادن

دادن الف و همزه در حروف هجا لام و الفی در روی قرار
داده اند که الف منقلبه است بلام و لام منقلبست بالف والله
اعلم و چون نقل در حکم حروف هجی تمام شد پس رجوع میکنیم
بمخارج آن فصل بدانکه مخرج اسم محل خروج است و مخرج اسم بر وزن
اسمان هر شئی را میگویند و درانجا مراد از بیرون امدن هر حرفیست
از مکان خود پس قرّاء اختلاف کرده اند در نقل و عدد مخارج
بعضی از قرّاء آمده اند که تمامی حروف هجی در سه مخرج ادا میشود
یکی اوّل حلق و دیگر فم و یکی شفه و بعضی از قرّاء آمده اند که حروف
هجا در یک مخرج ادا میشود وسط حلق واقع حلق اسم قرار داده اند
و بعضی از قرّاء تمامی حروف هجی را در هشت مخرج قرار داده اند
چنانکه علما و فاطمه ابیات و ملکه ابیات را هم گرفته اند
و بعضی از قرّاء تمامی حروف هجی را موافق عدد شان مخارج

از برای شان قرار داده اند تا هیچ هر یک حرف در یک مخرج
ادا نشود و بعضی نه و دو هم گفته اند اما خلیل ابن احمد که یگانه
از متقدمین است بعد از قراء عشره در روات مشهوری شان
نظر بمذهب عاصم و جمهور قراء از برای حروف هجی هفده مخرج
قرار داده اند چنانکه عنقریب است که مذکور شود اما احوط و
~~الحمد قول عاصم و جمهور قراء از برای حروف هجی هفده مخرج~~
~~قرار داده اند چنانکه عنقریب است که مذکور شود اما احوط و~~
~~الحمد~~ فصل عاصم و جمع است اما مخارج پس بدانکه مخرج اول مخرج
همزه و ها است و مخرج ابتدای قصبه [ریه] ~~ششی الخ است که از~~
~~کند که زبان بجز باب و بابیات و اینکه مخرج نون است~~
~~از زبان بجز ششها عینها و اینکه از است انتها از مخرج نون که گفته~~
~~از زبان عینها و از پشت زبان بلکه ششهای عینها ادا میشود و~~
الله

شش

ششی است که ابتدای حلق است و قریب بسینه است بعد از آن بقول
عاصم و جمهور قراء و بعضی قصبه ریه که حلق است و اصل حنجره ام
که در آنجا است همان است اما در ابتدا بعضی از متاخرین قراء
که مثل مرحوم فخرا اصفهانی و مرحوم علامه مجلسی و امثال آن
که صاحب مولفات باشد و امثال شان همزه و ها را از
انتهای حلق میدانند که قریب بسینه باشد و اختلاف
شان در تقدیم و تاخیر حلق است نه در حروف هجی اما الحمد
قول اول است که مذکور شد مخرج دوم عین و حاء مهملتین است
و اوسط جمله هم حروف بی نقطه را میگویند و مخرج آن وسط
حلق است باتفاق مخرج سیم مخرج غین و خاء معجمتین است
و اسم معجمه هم حروف با نقطه را میگویند و مخرج آن انتهای
حلق است که نزدیک بدهن باشد الحمد بقول عاصم و جمهور قراء
و ابتدای حلق است الحمد بقول متاخرین که در اول مذکور

غریب
قریب

شد و اظهار قول اول است و دانستن جمع چهارم جمع [illegible] است

و جمع [illegible] جمع کاف است و هر جمع که [illegible] میگویند اما

الجمع [illegible] کاف است عقده [illegible] است و الجمع [illegible] کاف است

عقده [illegible] میگویند و هر [illegible] ایشان [illegible] و [illegible]

گویند و اصل [illegible] است که در میان [illegible]

[illegible] از جانب حلق است [illegible]

میگویند [illegible] است و [illegible] جانب [illegible]

[illegible] ایشان را در

جمع [illegible] و اصل [illegible] که مذکور شد

[illegible] میگویند و

جمع [illegible] و او و یا و الف [illegible] که [illegible]

[illegible] میگویند و اصل [illegible] است

در

در اینجا مراد [illegible] است [illegible] ایشان

[illegible] مذکور خواهد شد و جمع [illegible]

و [illegible] از [illegible] قریب

[illegible] اما [illegible] در [illegible]

[illegible] کسر [illegible]

ایشان را [illegible] میگویند و اصل [illegible] در [illegible]

و در اینجا مراد از [illegible] است و جمع [illegible]

جمع [illegible] که [illegible] میگویند و اصل [illegible]

[illegible] است و در اینجا مراد از [illegible]

[illegible] است که [illegible] که [illegible]

و بعضی از [illegible] در [illegible] و بعضی [illegible] میگویند

اما اصل [illegible] که مذکور شد [illegible]

واست جواب میگوئیم چون تلفظی طولی و لبنی که دارد
بعض از ابتدای نواجذ تا ضواحک که دارد و با بعضی حروف
شجری میگویند و اگر گویند فرق چیست جواب میگوئیم
چون قسم ثنایا قسم افراد واقع شده است با تلفظی فرس
میگویند اما اصل بیان انطعی آن بود که مذکور شد مخرج دهم
دوم مخرج لام و نون و راست اما آنکه لام است از کناره
سر زبان جنبیده ایاب و رباعیات و آنکه مخرج نون است
از سر زبان جنبیده ثنایای علیا ~~حاصل میشود~~ و آنکه
راست اینکه از مخرج نون گذشته از سر زبان پیچیده
و از پشت سر زبان جنبیده ثنایای علیا ادا میشود

والله اعلم

و این سه حروف را لثوی گویند و اصل لثه هم بیخ گوشت
دندانست تا دامنه مخرج یازدهم مخرج تای مثنات و طای
مؤلف و دال مهمله است و این سه حروف را نطعیه وسط
از سر زبان است به شکنهای کام بالا که آنرا نطع گویند و اصل
نطع پوست گوشت پرشکن است و در اینجا مراد از پوست
گوشت شکنهای کام بالا است و بعضی هم این سه حروف را
ذلقی گویند و میدانند چنانچه ذلق عنقریب است که مذکور شود
اما اصل بیان نطعی است که مذکور شد مخرج دوازدهم مخرج تای
مثلثه و ظای مؤلفه معجمه و ذال معجمه است و این سه حروف را
ذلقی میگویند و اصل ذلق مبلغ تیزی و تیزی است و این سه
حروف قریب با نطعهای زبان است که مشهور بر زبان میگویند
بالای ثنایای علیا خیزی و تیزی با هم ادا شود و بعضی هم
این سه حروف را لثوی نامیده اند چنانچه اصل سخن لثه

قبل از این مذکور شد اما اصح و اسهل فرقی نیست تا دانند
واگر هم لثوی بعمل آید ورنه نقصی ندارد و مخرج سیزدهم و چهاردهم
مخرج صاد و سین مهملتین و زای معجمه است و این سه حروف را
اسلیه یا اسلیه میخوانند و اصل اسلیه یا سین همان نوک زبان است
که دیگر زبان هیچ باقی نماند و مخرج ایشان از همان جای زبان است
اندک فاصله بنوکهای ثنایای سفلی است گویا نظر بمطبقه و استعلا
میگه در صاد مسطور است بضعفی بودن آن میل بنوکهای
ثنایای علیا میکنند چنانچه جناب علامی فهامی مجتهد العصر والزمان
ملا سید محمد باقر مجتهد در رساله خود در باب قرائت در بیان
مخارج بیان آن نموده است و ظاهر همان است که مذکور شد
که در فرجهای ثنایای سفلی است تا دانند مخرج پانزدهم و شانـ
زدهم مخرج فای معجمه است و بای موحده است و واو غیر مدی
دوم

و میم مهمله است و این چهار حروف را شفوی میگویند و اصل
شفه هم لبهای بو میدانند اما آنچه فا است از سر ثنایای علیا
بکنج لب زیرین و آنچه واو غیر مدی است از میان دو لب بلکه قریب
به بیرون لب و آنچه بای موحده است از تری لب
و آنچه میم است از خشکی لب است تا دانند مخرج هفدهم مخرج
میم و نون ساکنتان و مشددتین که غنوی است و اصل غنه
آوازی است ضعیف که از خیشوم بر میآید اما چون نون
مقلوبی است بجهت میم مکتوب را دارد این است که میم را بو قریب
المخرج قرار داده اند چنانچه امثال آن در کلام تلفظ به
غنوی و نون ساکنه در نزد بای موحده قلب با غنه میگیرد
بشود مثال مِنْ بَعْدِ و یا الیم بما کانوا
اشان والله اعلم بالصواب این بود کلی مخارج حروف

هی که مفصلا تحریر یافت چنانچه از نقل مخارج فارغ شدیم بعون
الله تبارک و تعالی رجوع میکنیم با معنی ان نمودن حروف هی
از صفات ذاتیه و بعضی عارضیه آن فصل در آنکه در تعیین
نمودن حروف هی است در مخرج پس بدانکه هر حرفیکه در
مخرج خود قرار بگیرد و همزه مفتوحه پیش از آن حروف در آن ساخته
ساکن گردانند و چند دفعه تکرار کنند هر جا که قرار گرفت
مخرج همان است و مثال شان مثل اَهْ اَجْ اَضْ اَخْ
اَمْ اَبْ اَدْ اَصْ اَحْ اَکْ و امثال شان تا
آخر و اما قرار از برای صفات ذاتیه ضدی قرار داده اند
واصل صفات ذاتیه ده است هر کدام از ان ضد
یکدیگرانه چنانچه مذکور میشود یکی از صفات ذاتیه انفتاح است
واصل انفتاح بمعنی گشودن است یا بمعنی زبان در ادای صوت
حروف منفتحه گشوده و زبان ادا میشود و ضد انفتاح اطباق است

حروف مجمع
در کلمات
... صص

واصل اطباق بمعنی جمع شدن زبان است در فم و حروف مطبقه
هم چهار اند مجتمع در کلمات ص ض ط ظ واصل مطبقه را
با بمعنی گفته اند که زبان در ادای ملفوظ شان جمع شده
میست بلندی که هم مخرج ادا میشود و حرف هم منحرفه اند و
اصل انحراف بمعنی کج شدن است و آن دو مختصند در لام و راء و
لام و راء را ما بین خصص منحرفه گویند چنانچه لام از کناره سر
زبان است جنبه ایاب و با علیات و را از سر زبان میجنبد و
از پشت سر زبان ادا میشود و باقی حروف که مذکور میشود منفتحه
است و حروف منفتحه بدین وجه است ا ء ب ت ث ج
ح خ د ذ ر ز س ش ع غ ف ق ک م
ن و هـ ی ای و این حروف منفتحه اند و اصل انفتاح
بمعنی گشودن و پهن شدن است یا بمعنی زبان در ادای
ملفوظ این حروف پهن و گشوده ادا میشود و یک هم لا

از صفات ذاتیه مجهوره است که ضد مجهوره مهموسه

و حروف مهموسه مجتمع در کلمات حروف ده است که

جمع کرده‌اند ش خ ص ه ک س ف ث ت

ح و اصل معنی همس فرو شدن صوت را میگویند یعنی

زبان در ادای تلفظ جوهر صدائش چنان پنهان میشود

که کسی ادراک میکنند یا صاحب فن باشند و یا قریب

بصاحب فن تا دانند و باقی حروف که مذکور [illegible] میشود

مجهوره است و حروف مجهوره بدین وجه است ء ب

ج د ذ ر ز ض ط ظ ع غ ق ل م ن و ا ی

و اثبات حروف مجهوره اند و اصل جهر معنی بلند شدن

صوت است یعنی زبان در ادای تلفظ شان بلند شده ظاهر

نه پنهان شدن همی اثبات آشکار میشوند نهایت چون

تا و

قطب جد [illegible] حروف [illegible]

تا و کاف را بدین همس و جهر قرار داده‌اند و یکی هم از صفات

ذاتیه رخوه است و ضد رخوه شدیده است و حروف شدیده

مجتمع در کلمات ق ط ب ا ج د ک و اصل معنی شدیده

آن است که زبان در ادای تلفظ شان میشه بلندی نموده

سخت ادا میشود و باقی حروف هم بر دو قسم اند بعضی شان بین

الرخوه والشدیده و بعضی شان رخوه اند و حروف بین الشدیده

والرخوه مجتمع در حروف ل ن ر ع م و بعضی از قراء حروف

مدی را که واو ما قبل مضموم و یای ما قبل مکسور و الف مدی باشد

داخل در لم نرع میشمارند بعد از رخوه و شدیده ادا میکنند واو را

مجتمع کرده‌اند در [illegible] و باقی حروف که مذکور میشود رخوه است

و حروف رخوه بدین وجه است ث ح خ ذ ز س ش ص

ض ظ غ ف ه و اصل رخوه بمعنی سستی و نرمی را میگویند یعنی

در ادای تلفظ شان بسبب رخوه و ضعیفی ادا میشود تا دانند

الی القلقله [illegible]

دیگر از صفات ذاتیه هم استفال است که ضد استعلا است
و حروف استعلا جمیع در حروف ق ض خ ص ظ غ
ط و اصل معنی استعلا بلندی است یعنی زبان در تلفظ این
حروف میان کام بالا نموده یعنی ادا میشود و تا حروف استفال
که مذکور میشود و حروف استفالی برین وجه است ء ب ت
ث ج ح د ذ ر ز س ش ع ف ک ل م ن و ه ی ای
و اصل معنی استفال پستی است یعنی زبان در ادای صوت
شان میان پستی نموده به رقیق ادا میشود و الف که در
تحت بیشتر مذکور نوشته شده است درین مقام در ترقیق و
تفخیم تابع ما قبل خود است در زمان ترقیق ترقیق است
و در زمان تفخیم تفخیم و دیگر از صفات ذاتیه مصمته است که
ضد مصمته مذلقه است و حروف مذلقه جمیع درین حروف است
ف ر م ن ل ب و اصل معنی مذلقه آن است که یعنی طرف
زبان

در شمار است یعنی زبان در ادای صوت شان میل شفه و قریب
شفه نموده بسرعت ادا میشود و باقی حروف را مصمته میگویند و
حروف مصمته برین وجه است ء ت ث ج ح خ د ذ ر ز
س ش ص ض ط ظ ع غ ق ک و ه ا ی و اصل معنی
مصمته آن است که منع و سنگینی است یعنی زبان در ادای آن
صوت شان سنگینی و منع یعنی دشواری ادا میشود و واضح آنکه
بعید اند این حروف‌ها در شعر سوال ایراد میشود که حروف مصمته بلفظ
عربی بسیار جای است که رباعی و خماسی آمده بوده باشد جواب میشود اما بلفظ
عربی نمیشود بلکه بلفظ عجمی بیا باشد در حروف مصمته یک اسم رباعی و اسم
خماسی یافت میشود چنانچه اسم خماسی مثل الکلانج و عسطوس
که هر دو علمند از برای مردی و عسجد که یک اسم رباعی است علم است
از برای زر والله اعلم بالصواب **فصل** بدانکه صفات

عارضیه

شده اند و بعضی کمتر هم گفته اند نهایت الفرق همان شانزده است
چنانکه شاطبی علیه الرحمه یکان یکان بیان میکرده و هر یکی را از آنها عارض بعضی
از حروف میشمرد و یکی از صفات عارضیه قلقله است که ضد قلقله
ساکنه است و اصل قلقله بمعنی جنبش است و ضغط که بمعنی فشردن
است و مخفی اند بحروف قطب جد بر آنکه در این حروف صفت ضغط
در هنگام سکون قوت شدت و جهر که دارند بنقصان کامل در مخرج
تمام رسند مگر آنکه ماهیت آنها مشخص شود و همزه را بجهت آنکه
گاهی بیفتد و گاهی به تسهیل عارض شود از آنجهت او را از اجل حروف
قلقله شمرده اند [illegible] ساکنه است و [illegible] قلقله [illegible]
[illegible] ساکنه است [illegible] است که این حروف
در هنگام سکون مطلق جنبش نمی بینند و الف اینجا آفات
تابع ماقبل خود است چنانکه در صفات ذاتیه و در مقام خود
گذشت اما صفت قلقله این است که پنج حروف مذکوره باید سکون
[illegible]

[illegible]

بهم رسانند صفت قاف اقفا کهها و صفت باء ابواب
و صفت جیم و اجمعوا و صفت دال فدا فتح و صفت طاء اطوار
مصطلح التجویدی بر آنکه بعضی حروف در زمان حرکات گفته که کسره
و فتحه و ضمه در کسره و در ضمه واقع شود و قلقله می شود و نظیر قلقله
اخراج و صفت باء [illegible] و فتح در حالت قلقله انقلاب و
صفت دال در حالت وقف و [illegible] و صفت طاء تالیف در حالت
وقف قلقله من صراط و امثال ذالک در هر جای قرآن واقع شود
از اقلقله میگویند و یکی از صفات عارضیه حروفیه است الف
جوف خفی است بحروف مد و لین و آنها حروفیه بجهت آن گویند
که حروف از هوای دهن و واوی از میان هر دو لب و یای از
از میان دهن ادا میشود بشرط آنکه واو و یای ساکن ماقبل
مفتوح باشند که مشهور بلین است و حروف اخفائیه خفی است
بخصوص بحروف مد و یا و این حروف را خفیه بجهت آن گویند که

امثال [illegible]

بیضی مکان صحیح دارند

که حروف مد را چون مادهٔ کاملی نمی‌پسندند قاریان را در ادای آنها مد خالص نیست

و حصول هر کدام از الف و او و یا به اشباع حرکات است پس از جهت ضعفی که دارند

غالب اوقات آن است که تحلیل میروند و ثبات شان به یک الف مد است

چنانچه از اشباع فتحه و واو مدی از اشباع ضمه و یای مدی از اشباع کسره

الف

بقدر یک الف مد حاصل میشوند و ها نیز از جهت ضعفی که دارد متصف

بصفات اینها است چنانکه صفت خفا ها را از حروف مد بیک الف

سبب مانند اینها نیز اندک [illegible] بشود زیرا که اصل ها [illegible] است

و دیگر هم از صفات عارضیه [illegible] است و [illegible] مختص است بهمزه و [illegible] را [illegible]

بسبب آن میگویند [illegible] میگویند چون بسبب شدت و [illegible]

که در وقت [illegible] میشود و دیگر هم از صفات عارضیه [illegible] است

و آن مختص است [illegible] در ادای [illegible] و [illegible] را از جهت آن [illegible] میگویند

که [illegible] چنانچه [illegible] در باب [illegible]

ذاتیه مذکور شد و دیگر هم از صفات عارضیه [illegible] است و این مختص

[illegible] را از آنکه زبان [illegible] میگویند که در ادای صوت

این گویا [illegible] میشود [illegible] را در [illegible] که [illegible]

بنام

نمایند [illegible] که در زبان مکرر میشود که ساکن باشد و یا ساکن نباشد

[illegible] از خود دارد مثل [illegible] و قال ارجعوا [illegible]

ان و [illegible] در حالت وقف مثل [illegible] آقا

رای که مشدد باشد متوجه شوند که مکرر نشود زیرا که رای مشدده

اگر مکرر بشود [illegible] در کلمه حاصل خواهد شد و [illegible] هم موجب

نقصان و مبطل نماز است [illegible] مشدد هم گویند و دیگر هم از صفات

عارضیه [illegible] است و اصل معنی [illegible] در اصطلاح قرا آنکه صوت را میکوبند

و این مختص است بحای مهمله و حا را مبحوحه از جهت آن میگویند که در ادای

آن گرفتگی در صوت بهم رسد و دیگر از صفات عارضیه نفثه است

و اصل معنی نفثه در اصطلاح قراء دمیدن است و این مختص است بثا

مثلثه و ثا را منفوثه از جهت آن میگویند که در ادای آن دمیدنی در لبها

بهم رسد [illegible] بهم میرسد و دیگر هم از صفات عارضیه نفخ است

و اصل معنی نفخ در اصطلاح قراء [illegible] را میگویند و این مختص بفا

معجمه و فا را منفوخه از جهت آن میگویند که در ادای آن [illegible] در لبها

[illegible] که در ادای صوت [illegible]

بهر سه ویکی هم از صفات عارضیه مکرره است که بمعنی فراشی است
واصل مکرره مختص است براء معجمه وضاد را مکرره بجهة ان میگویند
که در ادای ان فراشی در مخرج ان هم رسیده ما در اند و یکی هم از صفات
عارضیه صفیر است اصلش بمعنی صفیر در اصطلاح قراء شوت زده است و ان
مختص است بسین و صاد مهملتین و زاء معجمه واین سه حروف را صفیر
بجهة ان گویند که در ادای صوت انها شوت زده بهر سه مثل
صدای عصفور و مار ونیم در ذرعها و زلزلم چنانچه کتب شان در
مخارج مفصل بیان شد دیگر هم از صفات عارضیه اعتلال است
واصل معنی اعتلال در اصطلاح قراء تغیر و تبدیل است واین مختص است
بالف که همزه باشد و حروف مد که الف مدی و واو مدی و یای
مدی باشند واینها حروف معتله بعلت ان گویند که در تلفظ انها تغییر
و تبدیل و تسهیل بسیار واقع میشود دیگر هم از صفات عارضیه
تفشی است اصل معنی تفشی در اصطلاح قراء پراکنده گی گویند
واین مختص است بشین معجمه وبعضی از قراء میم و راء مهمله و فا را با ان
ضم نموده اند واینها حروف تفشی بسبب ان میگویند که هر کدام
از ان

در مخرج خود هیئت پراکنده گی بهر سانند اما هیئت که بمیم
و فا و شین معجمه و راء مهمله هم تفشی باشند احوط جواز قول است
دیگر هم از صفات عارضیه استطاله است بلکه این مؤلف اصل بحث
استطاله باصطلاح قراء درازی گویند واین مختص است بضاد
معجمه و ضاد را استطاله بسبب ان گویند که طول مخرج ان از دندان
نواجذ تا ضواحک است واین سبب درکشی را نیز مستطیله گویند
و هر حرف بمعنی از برای صدای مناسب است دیگر هم از صفات
عارضیه غنه است که غنه عبارت از آوازی است که بعد از
انضمام شفتین از خیشوم بیرون می آید واین مختص بمیم و نون
مشددین و ساکنین که ادغام با غنه و یا اخفا با غنه گویند
اما اخفای با غنه وقتیست که مشدد نباشد چنانچه [illegible]
ساکنه باشند
در کلام مجید بسیار است اما در جاهای که میم و نون ساکنین ومتحرکین
بشنوند باید با غنه باشد و در میم تا انضمام شفتین بعمل نیاید
انضمام شفه یکی از مخارج است چنانچه کشف او در مخرج [illegible] بیان
شد والله اعلم بالصواب فصل باید دانست

که مخارج و صفات حروف مذکوره هرگاه خلط بهم رسد لکن مثبت که لحن
در قرائت بهم خود بهم رسیده مانند اینکه ذال معجمه را از مخرج زاء معجمه
و لام مهمله را از مخرج ثای مثلثه و قاف معجمه را از مخرج غین معجمه
و ضاد معجمه را از مخرج لام یا ظای معجمه و غیرها التباس ادا کردن و
تکریر در رای مهمله شدید و تفخیم در حروف مستفله و ترقیق در
حروف مستعلیه بعمل آوردن و حروف مستفله که جز در حروف مستعلی
نشسته بخوبی ادا کرد که مستفل باستفال و مستعلی باستعلای خود
تماماً نماند زیرا که استعلا صفت قوت و استفال صفت ضعف است
و هر قوی ضعیف نمی‌خواهد تابع ضعفا نزد ایشان مانند
نحو مخمصة و لترة و لبث و عطا و یبسطی و اخذنا القرآن
المستقیم و صراط الذین و للفضل لهن و امثال ایشان و حق مستعلی
که جز در رای مفخم واقع شود همان حال دارد مانند مریم حرا
چون رای فرا خوان است را که مضموم و مفتوح باشد
نیز تفخیم است چنانچه در مبحث تفخیم و ترقیق بیان خواهد شد

ان شاء الله

انشاء الله تعالی پس بدانند که بیان شد حقیقت این است
که مؤمنین بعد از ملاحظه متنبه شوند اگر بخواهند بوجهی
که مذکور شد مخارج هر کدام بجای او ادا سازند نظر
باقوال فقها و فضلا و علما و قرا سازند نه باطل و در کلام
خدا بدعت و بدعت در کلام خدا حرام است پس هر بنده
از بندگان خدا از اناث و ذکور که تکلیف برای شان
هست امتیاز دادن حروف بر ایشان واجب چنانچه
مجتهدین از حی و میت هم در رساله خود شان در باب قرائت
متوجه شده‌اند خداوند عالم ایشان را موفق دارین گرداند
و بتوفیق بما کرامت فرماید انشاء الله که ما متوجه این
امورات گردیده باشیم **فصل** و الفیا مخفی نماند که
اکثر بعضی از فضلا تصور نموده اند و میگویند که دانستن مخارج
و صفات همزه و اشباه و مدات واجبه کافیست و تفصیل
مستحسنات لازم نیست نه چنانست بلکه کل بعض بلکه جمیع آن لله
از آن جهت که اکثر کلمات و اعراب ایشان تحریف بهم میرسد

چنانچه این فقیر چند روزگار جمعی را استماع نموده ام که اکثر کلمات
را چنین میخوانند که مستلزم لحن است مثل کسرهٔ همزهٔ ایاک
و فتحهٔ او لام لیلة القدر را بلکه اکثر کلمات را چنین تلفظ می
نمایند که نه فتحه است و نه کسره و همچنین در سورهٔ اعلی
ربانیت [illegible] وقف میکنند که اوقات ها [illegible] مانند
فتوا به و بعضی کلمات را هم بجنبه میکنند بلکه تقطیع بعد
می آورند و غرض از تمدید و تقطیع در گذشتن حرکت است از
حد خود که باعث فوت نظم قرائت است اما اگر از حد خود
درگذرد اشباع بکسره و ضمه و الف خواهد شد و اشباع
مستلزم زیادتی است و زیادتی موجب نقصان و مبطل
نماز است چنانچه سابق مذکور شد پس باید سعی چنان در
تحصیل این علم نمود که بتدریج حفظ امتیاز حروف و مخارج
و وقوف بعمل آورده شود چنانچه مخاطب باری در کلام
مجید

مجید خود میفرماید که و رتل القرآن ترتیلا فاعتبروا
یا اولی الابصار زیرا که در میان مردم مشهور است
که در سورهٔ حمد هفت موضع است که هرگاه حرف آخر
کلمهٔ سابق به حرف اول کلمهٔ لاحق متصل گردد ملتبس بکلم
شیطان است بنابر آنکه بعضی از علما و فضلا و فقها
و محدثین و قراء در کتب خود ذکر نموده اند لیکن
در بعضی نسخه مثل انتخاب زبدة القراء مسطور و ثبت
در نظم آورده شعر در فاتحة الکتاب اسم شیطان
هفت جا است گر ز [illegible] به نقصان باشد دلیل هر [illegible]
گنبوم است و کنج دیگر کش و تعب بعض [illegible] بدان
بطالع [illegible] که مراد این باشد که دال الحمد لله را که از
آخر کلمهٔ سابق است قطع ننموده بلام کلمهٔ لاحق که لله باشد

وصل نمایند و علی هذا القیاس تا آخر بنابرین حضرات
اهل قرآن که درین باب این هفت موضع مذکوره را
سکته قرار داده اند و اصل سکته مجملا بدانند که قطع
صوت است بدون نفس و مفصلش آن در باب سکت بیان
خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعضی از ائمه معصومین صلوات
الله وسلامه علیهم اجمعین بقصد آیه وارد شده است که حاشا
که کلام جناب اقدس الهی ملتبس بکلام شیطان گردد پس
هرگاه استاد حاذق یافت شود بر هر عاقل و بالغ را لازم
بل واجب بقدر امکان سعی در تحصیل این علم نموده بمقتضای
آیه وافی هدایه ورتل القرآن ترتیلا که سابق گذشت
تحصیل نمایند تا معاتب و معاقب نباشند چنانچه حدیث
از زید بن ثابت که قراءة القرآن سنة یأخذها
الآخر عن الاول و در حدیث دیگر وارد شده که
قرائت

قراءة القرآن سنة یؤخذ من افواه الرجال متبع ولا مبتدع
بدانکه لحن بر دو قسم است لحن جلی و لحن خفی و اصل لحن باصطلاح
قراء بمعنی غلط است یعنی غلط بزرگ و کوچک اما لحن جلی تغییر
در اعراب و کلمات قرآن دست و نقصان را گویند و لحن خفی
ترک حقوق حروف است از صفت مخرج و ادای صفات
ذاتیه پس بدانکه این مذکورات خطاها کرده در نماز واقع
شود بقول جمعی از فقها و قراء نماز باطل است و اگر در کلام
غیر نماز است بدعت و هم حرام است چنانچه سابق مذکور
شد والله اعلم بالصواب فصل در بیان استعاذه بدانکه در
هنگام شروع تلاوت گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
سنت است و بعضی از قراء بقول جناب باری در کلام مجید خود
میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
پس درین آیه استنباط میشود بوجوب آن از آنجا که صیغه
فعل امر است و امر دلالت بوجوب میکند و بعضی از محققین

وجه دیگر گفته اند که استعاذه قبل از قرائت بمنزلهٔ صابون است
چنانچه صابون چرک را از جامه زائل میکند همچنان استعاذه
چرک‌های زبان را که آلوده بسخنان لغو و لهو و غیبت
و ناخوش باشد پاک نموده شایستهٔ تلاوت کلام خداوندی بر
گرچه مرحمت و غفران یا رضوان جایگیر چون جملهٔ العفو
از جانب السید ابوالقاسم جیلانی در رسالهٔ خود ذکر فرموده
که استعاذه بمنزلهٔ حرز است که کسی بخواهد داخل خانهٔ برادر
مؤمن شود ذکر بر او لازم است دق الباب تا به آن کراهیت
مانع باشد و آن مانع میشود که دشمن جان باشد و میشود که دشمن
دین باشد دشمن جان شغل طلب کرنده و دشمن دین شغل شیطان
پلید است پس ما را برای بدرگاه خداوند جل و علا رفتن باید که
شود دشمن دین ما را که شیطان است از خود دور کرد از جملهٔ طهور است
و نظم آورده اند: چه گوش تو بگوید هر چه خواهی گو بخواه

گر دنیا

گر دنیار و حاجب و دربان درین درگاه نیست
حقیقت گر دنیار نیست ولیکن شیطان ایشبه بمنزلهٔ طلب کرنده است
و ضد دربان پس استعاذه بمنزلهٔ کلید نیست که قفل را میکشاید
و بمنزلهٔ قوهٔ ... شیطان را از خود که بمنزلهٔ طلب کرنده است
دور کند و حقیقة نظر با این وجوهات لازم است بل واجب که
استعاذه در وقت شروع بکلام الله و نماز بر خود لازم گرداند
چنانچه حدیث دیگر است که وضو طهارت است از برای نماز
و استعاذه طهارت است از برای قرائت کلام الله تا از وسوسهٔ
آن ایمن شود اما در میان استعاذه بعضی از قراء استعاذه را
اعوذ بالله من السمیع العلیم من الشیطان الرجیم را قائل شده اند
و بعضی هم وجوهات چندین قرار داده اند که بیان آن درین
رساله گنجایش ندارد بیان شده نهایت نظر با قوت و اعتقاد و حسن ظن
که عام میگوید بقول استاد خود عبدالرحمن که او قرا گرفته بود

[illegible]

از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بهتر است تا در ابتدای استعاذه در نزد
بسم الله الرحمن الرحیم چهار وجه میخوانند وقف در وقف
و وصل در وصل و وقف در وصل و وصل در وقف تا دانند
هر چهار وجه صحیح است و به نقل آنکه در وقت استعاذه جایز
و اخفات نیز دانند که استعاذه در همه جاها جهر در نماز و جهر در
قران و جهر در دعا اخفات است مگر در جایی که مجلس باشد که
مستمعان خصوصی باشد به هر دو آن بلند آواز گشتن قاری باید
بلند بگوید یکی هم در نزد استاد حاذق خصوصی تعلیم والسلام
فصل در بیان بسم الله بدانکه علما را در جزو سوره بودن
بسم الله خلاف است علمای مالکی و بعضی از علمای حنفی او را جزو
سوره نمیدانند و از علمای شافعی آنها که جزو سوره میدانند
خلاف ایشان آنست که در ابتدای قران واجب است و در
ابتدای

ابتدای بواقی سور از بابت ابواب و فصول است و اما اعتقاد
علمای امامیه آنست که بسم الله در کل سور قران جزو است
غیر سوره توبه که بسم الله ندارد بلکه آیه از آن سوره است و باید
جهت در کتب فقه فقهای امامیه فرموده که هر که بعد از فاتحة
الکتاب در نماز تعیین سوره ننموده شروع در سوره نماید
اعاده بسم الله نماید و اما آیه از آن سوره را ترک نموده
باشد زیرا که آن بسم الله به قصد هیچ سوره ننموده مگر
آنکه عادت بخواندن آن سوره کرده باشد و در این هنگام
اعاده بسم الله ضرور نیست و گفتن بسم الله در ابتدای
هر سوره از سورهای قران غیر سوره توبه خلاف ندارد و به همه
مذاهب لازم است در میان دو سوره بعضی از قراء عشره
ایشان یاد می نمایند و بعضی نه و علمای امامیه هیچ وجه ترک

و بعض از قراء از ابتدای سورهٔ انفال
تا آخر سورهٔ توبه بغیر بسم الله
قائلند و بعضی
میان سورهٔ انفال
و توبه در وقف و
وصل و در تکبیر بسم الله
جایز گفته اند
با سوره
توبه ...
مابین سوره
وصل و عکس ...
بسم الله جایز است

بسم الله سوای سورهٔ توبه جایز نیست و سورهٔ توبه از ابتداء
تا انتهای بسم الله ندارد و بلکه بای براءة را قراء بمنزله
بسم الله میدانند و همچنین چون بسم الله اسم الرحمن و رحیم است
و اصل رحمن و رحیم بعض روزی دادن و آمرزیدن است لهذا
از برای رحمت است و سوره براءة از برای غضب کفار
نازل شده است غضب با رحمت در یکجا جمع نمی شود و نادانند
و در اوائل سور بعض ابتداء و بعضا واجب و بعضا مستحب قاری
مخیر است در گفتن بسم الله و نگفتن مگر آنکه بسم الله در میان
سوره چهار وجه پیدا میشود سه وجه جایز و یک وجه ممنوع
اما وجه ممنوع متصل ساختن بسم الله است بسورهٔ گذشته
و قطع آن از سورهٔ آینده یعنی بگویند مثلا و لا الضالین بگه
و بسم الله سوره را وقف نمایند و ابتدا از سوره کنند
منع است اما از وجوهات ثلاثه مذکوره جایزه
اول آنست

اول آنست
که بسم الله را از آخر سوره گذشته قطع نموده با اول سوره آینده وصل
نمایند و همچنین مستحب است انفصال بسم الله بعد سوره فاتحه و
انعام و کهف و سبا و فاطر که مشهور است بپنج حمد باشد و ابتدای
و قمر که هر یک باقترب مشهورند و سورهٔ رحمن و سورهٔ الم قد و
سورهٔ الم رعد و سورهٔ ... مستحب است که وقف شود و محمد و فتح
و عبس و المطففین و بلد و لم یکن و الهاکم التکاثر و همزه و تبت و همچنین
مستحب است که اگر آیه ای که مصدر باشد به آیات آنچه اعم از آنکه اسم الله ظاهر
باشد و یا ضمیر آنکه اسم الله ظاهر باشد مثلا مانند الله لا اله و ضمیر باشد
مثلا مانند هو الاول والاخر درین صورت گفتن بسم الله انسب است
و اگر مصدر باسم ابلیس علیه اللعنه باشد اعم از آنکه مظهر باشد مانند
الشیطان یعدکم الفقر و مانند آن اولی ترک است بسم الله و اعوذ
در چنین جاها جای استعاذه است تا درنند والله اعلم بالصواب
فصل در آنکه در احکام هایی کنایه است که ان ها

داخل ... مانند
آیه عدد ...
مختلف ...

کنایه میشود که ضمیر باشد و ضمیر منفصل هم باشد در آن چهار حکم است
چنانچه بیان میشود حکم اول آن است که هاى مذکوره ما قبل
و ما بعد ساکن باشد مثل یأتیه الموت حکم دوم آن است که
ما قبل او متحرک و ما بعد ساکن باشد مثل به الملک حکم سیم
آن است که ما قبل او ساکن و ما بعد او متحرک باشد مانند فیه
و منه و حکم چهارم آن است که ما قبل او و ما بعد او هر دو
متحرک باشد مثل کره و به و انّه و امثال این اما در حکم
اول و دوم اتفاق کل قرّاء اصله سکون هاء خواهد بیان شد
که صله چه چیز است و در حکم سیم ابن کثیر اصله میکند اما باقی
قراء موافقت نکرده اند و در حکم چهارم همه قراء اصله است
دارند صله یعنی اشباع است و اشباع هم یعنی پر کردن که
یعنی یکسره مثل بهٖ که ها یک کسره دارد و یک کسره ملفوظی
هم زیاد میشود کنند از اشباع میگویند و ضمه مثل انّهٗ که یک

ضمه دارد

ضمه دارد و یک ضمه ملفوظی هم زیاد نمایند که تا در هر یک از این
شا این بقدر یک الف مدّ حاصل شود و امتداد این اشتغال
مذکور یک الف است بدین سبب و اگر ساکنی باشد که اشبع
باشد در آنجا اختلاف کرده اند قرّاء در امتداد آن چنانکه
عنقریب است در بحث مدّات حکم مذکور شود اما اشباع
اما در حالت وصل فقط و صلة آن به اندازه یک الف است
بلا اختلاف و اما در حالت وقف حذف واو و یای ملفوظی
میشود ابدا که در حالت وقف اصل فتحه و کسره و ضمه مانند
تنوین که مصاحب اسم است در حالت وصل مثل رحیماً و علیمٌ
و کریمٍ بیان کنیم در هر حال نون ساکنه که مصاحب اسم است
در وصل مذکور میشود و اما در معارف او در حالت وقف
یعنی در حالت وقف نون ساکنه و تنوین نون ساکنه محذوفه
مثل وقف مذکوره که بیان شد و همان حال دارد هاى مذکوره

از برای مؤنث است ها با وصل نمایند و در بعضی از مواضع میانه
قرّاء در اشباع و سکون او خلاف است و ما اکثر بمذهب عاصم
و کسانیکه معتبر اند در نزد عاصم مع روات شان در این رساله
کثیر الفایده ذکر نمیکنیم تا سبب تطویل نشود و منتهی را ملال کرده بوده
باشد امّا در فیهی مهانا در سورهٔ فرقان حفص که یکی از
راویان عاصم است موافقت قول ابن کثیر نموده علامت
اشباع را منظور داشته است و ها زینت که در کلمهٔ مذکوره
اشباع نیاید و در علیهُ الله در سورهٔ فتح از برای یک ساکان
ها ضم و از برای حفص سکان قاف و قه‌ها ضم در کلمهٔ
مذکوره و ارجه در سوره طه و القه در سوره شوری
عاصم به اسکان ها ضم امّا تحقیق مقام آنست که چون کلمه ما قبل
و ما بعد های کنایه را عاصم را اشباع ضم بلغه مذکوره

موت وله الملک

و امّا از آن ضم مثالی گذشت که هیچ یک از قرّاء صله نکرده‌اند
که از برای خفت است زیرا که هرچه اخف باشد مطلوب
خواهد بود و اگر صله کنند ثقل وارد می‌آید چرا که ها از حروف
حلقی است و ثقیل و ضمه نیز ثقیل و ما قبل ها و ما بعد ها ساکن و ساکن
اسم خفیف پس در وقتیکه ما قبل ها ساکن باشد اگر صله کنند
از خفت به ثقل رفتن لازم می‌آید زیرا که سکون ضعیف است
در جنبی ها واقع شده است و امّا در صورتیکه ما بعد ها ساکن باشد
صله نکردن جهت آنست التقای ساکنان می‌شود زیرا که اگر در
صله کردن ها ضمه باشد واو ساکن تلفظ در می‌آید و اگر کسره
باشد یای ساکن که تلفظ می‌شود مثل له الامر و بداره الارض
و امثال اینها و این حکم سر آنکه ابن کثیر صله کرده بود ما قبل
ساکن و ما بعد متحرک مثل تنبیه لدیه و فیه و منه عاصم و سایر قرّاء صله نکرده‌اند

رعایت ... مراسم منظور داشته شود

تجنبه الکه از خفت به نقل رفتن را جایز نداشته اند چنانکه گذشت

اما ابن کثیر در این صله کرده است و سایرین رعایت رسم را در

چنین کلمه جایز نمیدانند اما حکم چهارم که همه قراء را اصل است

همان است که حمزه او را و علمی تولد نمایند و کسرها را یای

علومی تولد نمایند صله کنند چنانکه در اول کتاب ... گذشت

بل بدانکه صله که مذکور شد دو معنی دارد از روی لغت قطعه

چیزی را میگویند که ظاهر گرد و از آن صله و دیگر آن حروف

از جنس همان حرکه باشد یعنی اگر ضمه است واو ضمه را متلفظ گرداند

و اگر کسره است یاء دیگر تلفظ کرد و مثال شان چنانکه در حکمهای

شان گذشته است و از روی اصطلاح قراء الصله هی الحاق ... تنشی

عنها الحروف التی تنبت الحرکه بها یعنی صله آن است که الحاق

کنند از حروف دیگر مناسب حرکه بوده باد ... اما در ... موضع که ...

دالواه

در سوره هود ما نفقه تمام در سوره زمر رضیه که مذکور است

با وجود آنکه ما قبل و ما بعد شان متحرک است عجیب از قراء صله

نمیکنند و آن است زیرا که ها در این دو موضع جزء کلمه است

ضمیر نیست چرا که نفقه موضع است از برای نفی متکلم مع

الغیر فقه فقه ماضی است نفقه مضارع او و از باب

سیم و در رضیه رضی مضارع است و ماضی او رضی است همچنان

است بر قیاس سایر ... [illegible] ... در سوره

زفر ... ضمیر نیست ... ضمیر نیست یا دانند والله اعلم

بالصواب و چون فارغ شدیم از نقل های کتابه شروع

میکنیم در نقل مشدد و واجبه و فرق ... اگر در یک فصل

انجام خواهم ... فصل بدانکه حروف مد سه است

که حروف مد میگویند و واجب میدانند و آن الف ما قبل مفتوح

و واو ما قبل مضموم و یای ما قبل مکسور و امثالها را ...

خوانند و مد دادن آن را حرف است مکتوب است و ملفوظی
مکتوب مانند قه و یه کسر انبیاء و ضمه بکسره تا به سه و هرگاه بعضی از
و یای ماقبل مکسور و مفتوح باشد ازان این خوانند مانند جواهی و استمداد
ایشان بردن بیش از یک الف زیاده میت و این در اصطلاح
قراء مد و مد ذاتی و طبیعی و اصلی خوانند و هرگاه سبب که
رسا شد زیاده از یک الف تا ده الف و سه الف و چهار الف و
پنج الف و شش الف علا اختلاف بین القراء اشداد به سه و
این مد را فرعی گویند و انچنان وقتی که سبب تا کرده شد به بینیم که آن
سبب لفظی یا معنوی و سبب لفظی همزه است و یا ساکن و
همزه را ملاحظه کنیم که متصل است یا منفصل و همزه متصل علامت است
بر حرف مد و یا متو ... از متقدم است در نفس آن مثل ... و
... ازین قراء ... تا ...
بر روایت ورش از طریق ازرق که علامت جمهور باشد مد میکنند
تا دیسند

و اقوالی که
مثال همزه
در وسط جود است
و عفو ...
باشد

تا دانند و اما اگر همزه در یک جزء واقع شود مانند شاء و جیء
و سوء همه قراء را در این گونه کلمات مد تمام است مگر در امتداد
آن ما بین ایشان خلاف است و این مد را بسبب اتفاق
قراء مد واجب خوانند و در انفصال مانند انا انفسهم
و قوا انفسکم و تو انفسکم و لا انفسهم و به انفسهم قراء را در امتداد
آن اختلاف است بعضی از قراء را در این کلمه او مد است و
بعضی را نه مگر در کلمه توجیه کرده نتعلیم همه ایشان را مد است
و آن را بسبب اختلاف قراء مد جائز خوانند نه لازم
اما در این دو قسم که متصل و منفصل و هاء کنایه باشد مذهب عاصم
همه ایشان بقدر چهار الف مد است بخلاف نا دانند
و اما سکون نیز بر دو قسم است لازمی و عارضی و سکون لازمی است آن
که بهیچ وجه از حروف خود منفک نشود و عارضی آن است که
گاهی باشد و گاهی نباشد و هر یک از اینها مدغم اند و یا
مظهر و مدغم آن است که این حرف ساکن مشدد باشد مانند

درآیة وخافیة وآلهة چون اینها وامثال اینها در هر جای قرآن
واقع شود مظهر و مدغوم آن است مثل الآن وآلم وحسّ
وحق ونون وامثال اینها ودرین قسم همه قراء اتفاق است
وتمام میکنند وبعضی در مدغم یک الف زیاده میکنند وجمهور قراء
نفی وند فیما بین مدغم ومظهر نیست اما عاصم را مذهب
آن است که در مدغم یک الف زیاده ننمایند احوط قول عاصم
است. ما دانستی اما عارضی مدغم مختلفی در قراءت ابوعمرو است
که بعضی از قراء موافقت کرده اند در ادغام کبیر مثل قال
لهم سیقول الک وقیل لهم وما ننذر بها لکن در مذهب عاصم
درین ادغام راهی ندارد واین کلمات مذکوره را اظهار
میکنند واقوی اظهار است اما چون رأی هر قاری را
دانسته باشند خوب است این عاجز جهت آن کار
برخود لازم شمرده که اقوال هر یکی را در جای او ذکر نماید
چنانچه

چنانچه عارض مظهر هم بیان خواهد شد اما عارضی مظهر این است که
در حروف متحرک غیر مشدّد است در حالت وقف مانند سبحانها
قال وسیقول وقیل ومظهر السواد وشیئ وخوف وغیر ومانند
اینها بجمله مذاهب قراء است در حالت وقف نه در حالت
وصل چنانچه هر کدام در مقام خود ذکر خواهد شد ان شاء الله
ونیز اما هر گاه [illegible] که از آن شرط گویند وبعضی سببی ج ازا
موجب گویند قوی باشند عاصم را اظهار الف مد است وبعضی
کم وزیاده نیز گفته اند چنانچه حمزه که یکی از قرای مشهور است
تمکین الف میدانند پنج الف در حالت وصل وتمکین الف در حالت
وقف ومذهب عاصم چهار الف است در حالت وصل
وتا پنج الف است در حالت وقف این است که مشهور است که قراء
میگویند وقف عاصم وصل حمزه است ووصل حمزه وقف

عاصم است چنانکه مذکور شد نهایت چون متداول است
در همه جاها بقرائت عاصم و قول عاصم را احتیاط و معتبر
میدانند باید بمذهب محقق قرّاء اما شرط قوی آن است که
ما قبل حرف مد از جنس حرف مد داشته باشد چنانکه
در ساء و سیء و سوء لکن است و موجب قوی همزه است
و سکون لازم اعم از آنکه آن همزه متصل باشد و یا منفصل و سکون لازمی
اعم از آنکه مدغم باشد یا مظهر و سکون عارضی در همزه و شرط
ضعیف حرف لین است و موجب سکون عارضی است در غیر
همزه و در عین ابتدای مریم و در عین شوری کم است
عین طول و توسط بجهة ضعف شرط و قوت موجب
و قصر جایز اما طایفه شیخ شاطبیه و تیسیر مذهب ارباب کنوز
القصر و نیز مذهب اشتهار [illegible] برای [illegible] است که در این باب
نظر بقوت موجب توسط را اختیار نمودند اما علمای اعاجم
کم جاری

ضعیف

که جناب آقا سید محمد باقر مجتهد دام ظله العالی در رساله خود در باب
قرائت در عین مذکورین را ابدع نقل فرموده فاسد است و الحق توسط
شرطی که در این آن موجود و هیئت علمای حال چون مسئله از
لزوم مد و وجوب که مطیع شرع باشند نهایت اگرچه عمل قراء
را که مذکور شد بعمل آورده بعضی ندارد و وقتی هم اکثر است
توسطی که ذکر شد عمل نمایند والا بالاتفاق فقها هم رجوع نمایند
با عیب خواهد بود اما در میم الم الله آل عمران در حالت
وصل بجهة تغییر سبب دو وجه جایز است طول بجهة الغای
عارضی و قصر بسبب عدم اعتبار آن و ثالثه که قصر باشد
روا است و توسط را که بعضی در این مقام قائلند راهی
ندارد بواسطه اینکه بعضی از قرّاء در میم الم الله در اول آل
عمران دو وجه است مد است و قصر علی الاصح در حالت

وصدا از برای التقای ساکنین است دو وجه است یکی فتح و فتح
باعتبار آن است که حرکة میم عارضی است که العارضی
لا یتغیر یعنی عارضی را اعتبار نکرده اند تقریر سوال با کسر جایز
این حرکة میم کسره بود بواسطه آنکه وقف ساکن تعریف را داده اند
که ان الساکن اذا حرک حرک بالکسر یعنی حرف ساکن چون حرکة
حرکة دهند حرکة بکسر دهند از برای آنکه میان کسره
و سکون مناسبتی است زیرا که جزم در افعال بمنزلة
جر است در اسما جواب آنکه بنا بر دو علت فتحه داده اند
یکی آنکه فتحه اخف حرکات است لام آنکه تا تفخیم لفظ
الله فوت نشود زیرا در لفظ الله تفخیم بار کرده اند از
برای تعظیم عز و جل و اگر کسره داده شدی تفخیم لفظ الله
فوت شدی زیرا که از تسفل به تصعد رفتن لازم آمدی
و دیگر

(اولی)
و دیگر آنکه میم مکسوره است و یا ساکن هم بجای کسرها میباشد
پس اگر میم هم را کسره داده شود اربع کسرات متوالیات
جمع میشود و این در کلام عرب ثقیل است از این جهة کسره نداده اند
و مضموم هم نمیتوان کرد ایشان زیرا که ضمه اثقل حرکات است
و از کسره و فتحه رفتن ثقیل است بنا بر این علت ضمه نداده اند
و هر گاه سکون سکون عارضی باشد طول که سه الف است
بجهة اعتبار عارضی و قصر که یک الف است بجهة الغای
عارضی و توسط که دو الف است بجهة مراعات جانبین
پس هر امثله ثلاثه تو را جایز است که مراعات جانبین
(بعضی ذو وسط و قصر)
بشود بعضی حکما در این بیت لی آنکه در امثله ساکن
(مفید)
عارضی مد نمی در سه مثال اول که قال و سیقول و حین مانند
بجهة فوت شرط و ضعف موجب و در مثال جایز و هم کم
از وفره از پیشتر

منفصل نشود در شش حالت یکی آنکه ضعف شرط و قوت موجب
طول اولی بر توسط و توسط اولی بر قصر بود و در مثال ششم
و هفتم آنکه حروف و حرکت یکی نه ضعف شرط و موجب
قصر اولی بر توسط و توسط اولی به طول است لیکن مد بر سه
قسم است واجب و لازم و جایز اما واجب آن در
جایی است که همزه متصل بحرف مد باشد و لازم در جایی است
که سبب سکون اصلی باشد و جایز در دو قسم است که سبب
همزه منفصل و یا سکون عارضی باشد و سبب معنوی اسم
ره جز نیست اول مبالغه در نفی که در قراءت حمزه از
بعضی طرق مانند لا ریب فیه ... که در قراءت منفصل را است
در کلمه توحید که به تعظیم نه بسبب ... و ... روایت
از طریق قصر در منفصل وارد شده است ...
دوم

و قولش ضعیف است حق آن است که سابق مذکور شد
که منفصل و متصل در نزد عاصم یکی است چنانچه شیخ شا
طبی و ابن جزری که امام اند در رساله قراءت خود این ذکر
کرده اند باوجود اینکه عنوان بحث کرده که بعضی از معتقدان
مذاهب رجوع کرده باشند بعضم کافی نیست ...
مذاکره شراح احوال مسلمانان بشود موقوف نکرده ایم
والحمد لله دوم داشت مجملا مذکور حتی که تطویل انجامد ملال
نشود و بعد را اگر بخواهند در مطول رساله مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب
پس جایز است رجوع نبکنم در ادغامات متماثلین و متقاربین
در چند فصل فصل در بیان ادغام کبیر است و ادغام
کبیر چند قسم است اول اقسام شان مذکور میشود ان شاء الله

پس بدانکه ای جوینده این علم ادغام کبیر بنزد
تمامی قراء باتفاق آن ست که مدغم و مدغم فیه هر دو متحرک
بوده باشند حرف اول را که مدغم ست ساکن کنند در حرف
ثانی که مدغم فیه ست ادغام نمایند و چنین ادغامی بموجب
عاصم در تمامی قرآن پنج موضع ست چنانچه ذکر میشود و
اما سایر قراء ازین بسیار قایلند خصوصاً ابو عمرو که هر کدام شان
در مقام ادغام مذکور خواهد شد پس بدانکه پنج موضع ادغام کبیر
عاصم در قرآن آیت اول در سورهٔ انعام اتحاجونی بعضی این را
از عاصم بمد خوانند و بعضی بی مد خوانند و اظهر آن ست که قول عاصم
باشد دوم آن در سورهٔ انفال من حی و سیم آن در سورهٔ یوسف
لا تامنا که ادغام باشمام میگویند و آن تعبیر از ادای ضم نقطه ست
تا معلوم شود که مدغم مضموم بوده ست اما این را اعمی ادراک نتواند
کرد با آنکه روم را اعمی ادراک میکنند و اصم که کر باشد

باشد ادراک اشمام میکنند بخلاف ادراک روم زیرا که ادراک
اشمام موقوف بر بصر ست و ادراک روم موقوف بر سمع ست
چهارم در سورهٔ کهف ما مکنّی و پنجم در سورهٔ زمر تامرونّی
اینان ادغام کبیر عاصم اند که همه قراء متفقند برین و خلاف
نمیدانند پس بدانکه اصل ادغام در لغت بمعنی داخل کردن
شی است در شی دیگر چنانچه عرب گفته ادغمت اللجام فی
فم الفرس یعنی داخل کردم لگام را در دهن اسپ و در
اصطلاح قراء داخل کردن حرفیست بحرف دیگر پس بدانکه
سابقا مذکور شد که ادغام کبیر عاصم همین بود که بتحریر در آمد
در مثلین لهذا سایرین زیاده ازین کرده اند در مثلین
و متجانسین از کبیر و متقارب از کبیر چنانچه مفصلا مذکور
میشود پس بدانند سایر مثلین کبیر مختص ست بابی عمرو و
بعضی مثل آنکه در تمامی قرآن هر جا که دو حرف باشند و هر

دوم آنست که متحرک در نحو بعم غم وسلم غم فیه باشد حرف اول را
ساکن کنند و در ثانی ادغام نمایند مثل قیل لهم رحیم
مالک و هذه الا ادغام مختص بحمزه القاری که ادغام
حمزه است در حمزه و امثال این در هر جای که واقع شود
بنابر مذهب عاصم اظهار است تا دانند دیگر ادغام
دیگر در ادغام در چنین جایها منع نیست قراء مختارند
چنانچه جمعی از فقها و مجتهدین گفته‌اند که قراءت هر قاری را
که مشهور باشد در نماز بخوانند صحیح است و به علیت تا دانند
اما ادغام متجانس کبیر آنست که دو حرف باشند متحد
در مخرج و مختلف در صفات هر دو این متحرک و کلمه
اول بود ساکن و در ثانی ادغام نمایند مثل یحکم بالحق
ویالا اقم یوم القیمة بنابر مذهب عاصم همچون کلمات سه
اظهار

کلمات ع

اظهار میکنند تا دانند بنابرین هم متحرک بود در همچون که واقع شود
باید اول را ساکن ساخته در بای موحده قلب و با اخفای
با غنه نماید و با اظهار الجنه هر کی قبول داشته قراء مختارند
در ادغام و عدم ادغام اما قسم کبیر متقارب است و ادغام
متقارب آنست که دو حرفی باشند قریب در مخرج و مختلف و تحد
در صفات و هر دو این متحرک و کلمه اول را ساکن کرده
در ثانی ادغام نمایند و این ادغام هم مختص ابو عمر است و
بعضی هم متفقند بر او بنابر مذهب عاصم که مشهور است اظهار
تا دانند نه منع در ادغام و نه منع در اظهار است
بلکه هر دو قول جایز است چنانکه قبل از این گذشت و مثال
ادغام کبیر متقارب مثل قال لهم ربکم و امثال این در
هر جای قرآن که باید اصل صورت را دارد تا دانند
چون از ذکر ادغام کبیر فارغ شدیم رجوع میکنیم در ادغام

صغیر فصل در آنکه ادغام صغیر را که علمای اهل قراءة
آن است که بعکس کبیر است چنانچه قاعده کبیر آن بود که مدغم
و مدغم فیه هر دو متحرک باشند اما قاعده ادغام صغیر آن است
که اصل مدغم ساکن و مدغم فیه متحرک باشد و در [illegible]
ادغام همه قراء متفقند در مثلین و متقاربین و متجانسین چنانکه
مفصلش ان مذکور میشود پس در آنکه ادغام صغیر متماثلین
آن است که دو حرفی باشند مثل هم متحد باشند در مخرج و هم در
صفات نهایت اول آن که مدغم است ساکن و ثانی را
که مدغم فیه است متحرک اول را در ثانی ادغام نمایند
مثل فما ربحت تجارتهم و اذهب بکتابی و امثال آن
در هر جا که واقع شود و ادغام مثلین صغیر است میدانند
اما ادغام متجانسین صغیر آن است که دو حرف باشند متحد در
مخرج و مختلف در صفات اول آن ساکن و در ثانی ادغام
نمایند

نامند چنین کلمات را در اصطلاح قرا ادغام صغیر مثل
میگویند و امثال آن مثل قد تبین و احطت عوام
و قالت طائفة و یلهث ذلک و ارکب معنا و یلهث
ذلک ادغام خلاف است و سایر [illegible]
متفقند اما مشهور قول جمیع است در این کلمات
مذکوره اما طا را در تا چنان باید ادغام کرد
که صفت اطباق و استعلای طا و صفت شده
تا و بیان همس و مجهوره کمال حفظ قرار داشته
باشد و یا هم آن که از حیثیت فی صفات متحد
و مختلف بود اما قرب المخرج باشند مدغم
و مدغم فیه مذکوره و امثال آن اینک قل رب

و اذ ظلموا
احطت و فرطت
و لئن بسطت
اما ادغام و ارکب
معنا

ونیلهم واشتمال ایشان واما عاصم را در این قسم ادغام
صحیح است و در ادغام قاف الم نخلقکم که قاف را بکاف
ادغام نمایند اختلاف است و درین مقام عاصم چنان ادغام میکرد
که قاف اندکی باستعلای خود باقی باشد که مشهور ادغام با ابقای صفت
قاف است و اما سایر قراء کلمهٔ مذکوره را بی ابقای صفت ادغام
می نمایند احوط آن است که چنان ادغام نمایند که عاصم کرده
اگرچه هر دو قول صحیح است اقوی قول عاصم است به تفخیم ماندن
قاف باستعلا مثبت حفص اما بروایت [illegible] از قبیل عاصم
ذال معجمه در تاء مثل اتخذتم واخذتم وعذت بربی
وربکم همهٔ این کلمات را ادغام میکنند به
مذهب عاصم اما بروایت حفص از عاصم لام بل ران

در سوره

در سوره المطففین و لفظ من راق در سوره قیامة اظهارست
بعضی سکته که در سجاوندی قرآن می نویسند چنانچه کلمه
مذکوره را نظر به سجاوندی همه قراء سکت قرار داده اند و
اصل سکت را قطع صوت بدون قطع نفس میدانند
و قطع صوت در هیچ وقت نمی شود تا علامت اظهار
هر دو لازم نباشد بنابراین هر دو کلمهٔ مذکوره را اظهار
میدانند و همچنان بجای روایت نون لفظی یس و نون
لفظی نون والقلم بمذهب عاصم و جمعی از قراء اظهار است
اما در مذهب روایت عاصم از قبیل بکر و بعضی از روات
سایر قراء نون لفظین مذکورین بواو در هر دو سوره مذکوره
ادغام نمایند و در اظهار بودن هر دو حقیقت چون در اصطلاح

قرّا از صل سکت تو سعی آن ست که قطع صوت
شود بدون قطع نفس چون ادغام قطع صوت
نمی شود در درج بکلمهٔ دیکر بایه شود چنانچه در کتب
ادغام در اول مرحلهٔ کبیر اصلا نیخ ادغام مذکور شد
و بعد از هم اینها آنرا ادغام نون ساکنه و تنوین
نوکاکنه عنفوان مذکور خواهد شد باآنکه خصوصیست
که در کلمات مذکوره اظهار راجح ست چراکه چون
صوت در خواندن قطع شد اظهار رست ورنه
ادغام فصل در ادغام الف لام تعریف شمسیه
والف لام تعریف اظهار قمریه بی بدانکه لام تعریف
شمسیه همه قرا متفقند که ادغام ست چنانچه فقها

فصل هم از ... در ادغام قائلند که ایران ادغام شمسیه
مذکور میشود و نیز هم در ادغام لام و رای با نون ساکنه
چنانچه عنقریب بیت که بیان شود ولی اگر در شمار خلاف
شان ثابت شود شمار باطل خواهد بود واما شمسیه چگونه آن
ست که هرگاه کلمه چون شمسی بر دیگر شود و با ملتبس لام
تعریف در نزد این حروف مسموع نمی شود و وجه دیگر
آنکه در لفظ الشمس لام مخفی و در لفظ القمر لام ظاهر ست
و حروف شمسیه چهارده اند چنانچه در نظم مثال هر یک معلوم
میکردد تاء التراب وثاء الثواب ودال الدواب
وذال الذباب وراء الرقاب وزاء الزکوة وسین
السواب وشین ... وصاد الصلوة وضاد الضلال

فی الظلمات

طای الطلاق و ظای الظلام و لام اللیل و نون النهار و
بواقی حروف قمریه اند و بعضی از قراء لام اللیل را قمریه
میدانند یعنی چون قاعدهٔ قراء آن بود که لام تعریفی پنهان
شود تا ادغام شود و در اینجا لام اللیل پنهان نمی شود گویا
قریب باشد باظهار قراء باقی حال الجمله در ادغامات کبیر و
صغیر بمذهب عاصم و سایر قراء بعضها موضحه مذکور شد بدان
ادغام مختلف فیه و ادغام نون ساکنه و تنوین نون ساکنه
و ادغام عنقریب است که مذکور شود چون از این ادغام فارغ
شدیم رجوع میکنیم در میم ساکنه در نزد حروف هجی فصل
بدانکه قراء میم ساکنه را در نزد حروف هجی چهار حکم قرار داده اند
حکم اول چون میم ساکنه بمیم متحرکه رسد کل قراء بلا خلاف ادغام
صغیر

مثلین باغنه میدانند مثال آن چون انهم معکم
وهم مهتدون و امثال آن در هر جای قران که واقع شود
حکم دوم چون میم ساکنه بحروف واو و فا رسد که متحرک باشند
بمذهب جمیع قراء اشد الاظهار است یعنی باظهار شدید
نیز باید ادا کرد و مثال آن چون هم فیها خالدون
و اموالا و وجوههم و هم فی ظلمات و امثال آن
در هر جای قرآن که واقع شود اما حکم سیم آن است که
هرگاه میم ساکنه در نزد حروف بای موحده متحرکه رسد
در اینجا قراء را قول است اظهار و هم اخفا اما اکثر ایشان
باظهار قایلند بمذهب ابو الحسن منادی و ابو طالب
مکی و جمعی از عراقیان که تلامیذ ابو جعفر و اسحق و یعقوب

که قراء غیره مشهورند اظهار می نمایند چنانچه لفظ کلمهٔ مذکوره
در آنجا حکم مذکور میشود اما اخفا بنا بر مذهب جمعی از خواص
و عام مثل عاصم و ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و حمزه و جمعی از
علما میدانستند و جمعی از اهل معرفت اخفا می نمایند و اخفا
جایز است و لفظ کلمهٔ مذکوره مثل لطیفتم بطشتم و امرتم
و امثال آن در هر جا که واقع شود اخفا جایز است
و در ادغام کبیر ابو عمرو میم متحرک را ساکن کرده اینها در نزد
با اخفا می نمایند و این مذهب عاصم است و احوط است
در این قول است نا دانند اما حکم چهارم اگر میم ساکنه در نزد نون
و حروف هجای متحرک واقع شود اظهار است مثال آن الم
انا لم نکن الم نعلم الم اعلم ام جعلوا ام حسبتم ام خلقوا

ام د

ام ذکرا منهم ام زاغت ام ابرموا الم کانوا ام لهم ام انتم فتنتم
و هم کانوا یمون ام عن لهم غرق ام لهم انی یعقوبون و نحو هذا الکلمات
این بود احکام اربعهٔ میم ساکنه نزد حروف هجا و الله اعلم
بالصواب اما چون از نقل میم ساکنه کونتم بیان میکنیم
بعون قوة الله در بیان ادغام و اخفا و اظهار و اقلاب
شان در نزد نون ساکنه و منونه نون ساکنه ملفوظی
فصل بدانکه اصطلاح تنوین در اصطلاح قراء فتحه دو ضمه
و دو کسره را میگویند و یک فتحه و یک ضمه و یک کسره را حرکه
میگویند پس دو فتحه و دو ضمه و دو کسره که در آخر کلمه واقع میشود
او را تنوین می نامند که ملفوظی میگویند و خود نون ساکنه نون ثابت
جزو بعض کلمه از خود داشته باشد و اینها را در نزد حروف
هجا چهار حکم است چنانچه حکمهای آن معرفت بیان میشود حکم اول آن

این است که هرگاه نون ساکنه مذکوره و یا تنوین نون ساکنه ملفوظی
که مذکور شد در نزد شش حرف از حروف حلقی که حروف حلقی باشند
مشهور است یا ء ح ع خ غ که مقطعات شان ء ه ع ح
غ خ باشند اظهار است چنانکه جامی ناظم قاری فرموده در النظم
خود اشاره فرموده است که * حرف حلقی شش بود ای نور عین
همزه ها حا و خا و عین و غین * پس هرگاه نون ساکنه و یا
تنوین نون ساکنه ملفوظی درین شش حرف برسد بلا خلاف اظهار
قراء را اظهار است اگرچه بعضی از قراء غیر مشهور غین و خا را
همزه بی اخفا رسیده اند و تفصیل آن درین رساله بی فایده
بود مذکور نشد و حروف شان ثمره نمی بخشد اما اگر خواهند
ذکر شود مختصر مذکور میشود که بدانند اظهار نون ساکنه و تنوین
نون ساکنه ملفوظی در نزد هاء و عین و حای مهملتین نقصی
ندارد

ندارد اما در نزد همزه و غین و خای معجمتین تنها دارد
یعنی صفت و عمل و دخل در اظهار است چنانکه حرکت
همزه را در قراءت نافع بروایت ورش منقول یعنی نقل
میکنند مثال من آمن اما نون ساکنه در نزد غین و خای
معجمتین در قراءت ابوجعفر و نافع از طریق مسیبی اخفا
میشود اما بدانند چنانچه سابق مذکور شد که این عمل
ظاهرا قراء مشهوری بخصوص عاصم و جمعی کرده اند چون
اقوال منظر حقیر رسیده بود مسطور شد که علما فهیم باشند
والا ثمره در خواندن نمی بخشد اما مثال اظهار بدانند
که اصل اظهار بدانند ~~اصل اظهار و~~ بعضی انکار کردند
و جدا کردن بگویند و در اصطلاح قراء الاظهار هو کشف
الحرکة عند التنوین و نون الساکنة یعنی اظهار کشف حروف

حقیقت در نزد تنوین و نون ساکنه ملفوظی و موجودی
اما مثال اظهار مثل من آمن الا در صورتها مثل
اظهار حروف ها در صورت عیان مثل انعمت و او عظیم
صورت ها ۲ صورت عیان مثل علیم غفور و امثال آن در همه کتاب
قرآن که واقع شود همین حکم را دارد اما حکم تنوین و نون
ملفوظی و نون موجودی در نزد رسیدن حروف دیگر از پی بر سه.

صورت ها مثل من حکیم حمید صورت خاتم و چیز خبیر

ادغام میکنند حروف ادغام یرملون است
در نزد لام و را بی غنه و در نزد یمون با غنه است اما معنی
ادغام در اصطلاح قرا ادخال الشی است بشی دیگر یعنی داخل
کردن است یک چیزی دیگر چنانچه عرب میگوید ادخلت اللجام
فی فم الفرس یعنی داخل کردم لجام را در دهن اسپ بجهت ادغام
ملا بی غنه نیست در نزد قاری چنانچه ادغام میکرد اما در
لام

لام و را که بلا غنه است مثالش چون غفور رحیم
و من ربهم اما در یمون با غنه است و معنی غنه در جمیع
جمله بیان شد مثال با غنه من یشیه عذاب یخزیه
و من ماء مهین و من ولی و من نور و نور اهدی
و نون مشدد نیز همین حکم دارد اما نون ساکنه و
و تنوین نون ساکنه در چهار کلمه از حروف یمون
اظهار میشوند و ادغام نمیشوند کلمات مذکورات این است
مثل دنیا و بنیان و قنوان و صنوان زیراکه
مدغم و مدغم فیه هر دو در یک کلمه واقع شده اند
و هرگاه ادغام شود دانسته نشود حرف علت یا در اصل بر سه
و این در کلام عرب جایز نیست و میز مشتبه به
مضاعف میکرد و این بود که اظهار کردند حکم
میم تنوین نون ساکنه ملفوظی و نون ساکنه مجرد

اگر بای موحده که در حروف هجاست بعده قلب
شوند و هم میم ساکنه در نزد با و قلب مع الغنه است
و با اخفا اما معنی قلب در اصطلاح قرا ابدال کردن حرفست
بحرف دیگر مثل انبورک و سمیع بصیر و اخفای میم
منقلب از نون نزد با اتفاقی قوم است چنانچه در حکم
میم ساکنه سابقا مذکور شد در نزد با و بعلاوه چون
میم که تحته در مخرج انداخته است چون نون ساکنه
مقلوبی نشسته میشود بمیم و میم و با هم متحدند در مخرج لب
لذا با تکرار شان نون بود ام قریب ایشان داشته قلب
مع الغنه است قریب با اخفا نیست تا دانسته اما حکم چهارم
در تنوین نون ساکنه ملفوظی و نون ساکنه جزوی در نزد
بواقی حروف هجا که پانزده اند برسند اخفا شوند و
اخفا در اصطلاح قرا پنهان کردن حرفیست در نزد حرف
دیگر

اما نون ساکنه را ای
خود است انند نون
[illegible] الم قریب
المخرج میم غنوی [illegible]
شد است ٤

دیگر و دوم اخفا قسمیست در این کلمات نیست مثل کنتم
پس نص ظل ظف فک کی ز ا مثال شان این است امثال
تا من تحت و بو تا در صعود شان تا و انبتی و از
ثمنه مثال جیم انجینا کمو منیا و جعا ثجاء مثال دال عیده
و ذکا ذکا مثال ذال من ذالک و کعا ثاذا عصیه مثال
زا انزل و بو منیه زرقا مثال سین من سلاله و سلا ما سلا
مثال شین من شئ و عن لعفی شیا مثل قتلا قتلا مثال
فا من فتیه فان قا او مثال قاف من قبل و شیئ قدیر
مثال کاف ان کان کا فرا کفورا و امثال ایشان در اهم
جای قران واقع شود و اخفاست یعنی بدانکه ادغام
نون ساکنه و تنوین در لام و را بجهت قرب مخرج شان در بعون
ام بسبب قرب مخرج شان و اظهار آن نزد و وف
حلقی بجهت بعد مخرج شان و قلب شان در نزد با بسبب

و اح

[illegible] عن کافی
[illegible]

سواکن بودن انها بمیم در غنه و اخفای میم نزد بای
بسبب مشارکت آن بمیم در مخرج و اخفای نون
ساکنه و تنوین نزد بواقی حروف بسبب آن است
نه این قرب بود دارد که ادغام شوند و نه آن بعد را
دارد که اظهار شوند بلکه بعلت توسط اخفا میگردد
واتمه المتقنون و علیه التکلان و هو اعلم بالصواب
اما چون احکام نون ساکنه مفهوم شد نون مجزوم در نزد
حروف هجی تمام شد شروع میکنیم بحول الله تعالی و قوته در
نقل تفخیم و ترقیق در بعض کلمات و در الفات باشد فصل
بدانکه اسباب تفخیم یکی فتحه راست چون رسول و یکی
ضمه است چون رُسُل و یکی هم سکون واقع میشود در
جای فتحه مثل ارسل و یکی هم سکون ضمه است چون ارشد
بشرطی که ماقبل هر گاه حروف مستعلیه واقع شود و یا

ما بعد

علیجده کسره عارض باشد الف تفخیم است تا انکه امثال آنها
در مکان شان مذکور خواهد شد اما بدانند که اصل تفخیم
نه حرف است هفت حروف مستعلیه و یکی هم را است که مضموم
یا مفتوح باشد بدون حروف مستعلیه و کسره عارضی و
یکی هم لام جلاله چنانکه را در مضموم و مفتوح متحرکه و
ساکنه مذکور شد و لام جلاله هم مثل اللهم و اتق الله و امثال
شان و لام مرققه مثل بسم الله و بالله و قل اللهم اما اگر
رای باشد مکسوره ترقیق است مثل بشرر و الصارم
و امثال شان و همچنین اگر رای باشد مضموم فا مکسور
با ز مثل خبیرا و بصیرا و امثال شان اما انکه خبیر است در
حالت وصل تفخیم است و در حالت وقف تفخیم و ترقیق
ترقیق هم است اما در حالت روم ترقیق است
بعلت اینکه روم حکم وصل را دارد و تا دانند و مخفی نماند

و قل اللهم
[illegible] ترقیق است
اگر رای باشد مکسور و ما قبل را مفتوح [illegible] در حالت وقف تفخیم [illegible]
[illegible]

که تفخیم کردن در رای فِرقه از این جهت است که بعد از راء
قاف واقع شده است و متحرک است و علاوه حرف استعلا
و مشدده است و اصلش مشدده مایل بفوت صفت استعلی
مناسبت مفخم بودن راء را دارد و از آن خصوص
تفخیم میکنند و در ترقیق صعوبت و دشواری حاصل
میشود و کلام از نظم می افتد و ظاهر الخفیف میشود از این جهت
لازم شد که رای فِرقه را تفخیم کنند و امّا این اشکالات
در مثل فاصبر صبرا جمیلا و لا تصعر خدک و مانند آن
وارد نمی شود زیرا که حرف استعلی بعد و امّا صفت
حرف مشدده نداریم که قاف
شأن بعض علامت ورش است و در ترقیق کردن راء
در این امثله مانع از ادای استعلا نمیشود و صفت
استعلا باطل حرف نمیشود بنابر این جایز داشته اند و گفته
اند

و گفته اند که ترقیق باید کرد و امّا اگر رای بوده
باشد ساکن و ماقبلش مکسور باشد و کسره وی عارضی
باشد مثل ارجعوا و مانند آن تفخیم باید کردن بنا باعتبار
اصل زیرا که ارجعوا در اصل ترجعون بوده و خواستند که
امر بنا کنند تا حرف مضارع بعد انداختند و ما بعد آن را
که راء است ساکن بود ابتدا به ساکن نشد بعد همزه وصل در اوّل
او در آوردند و آواز او جزم کردند و نون بحکم جزم افتاد و
ارجعوا شد و اگر رای باشد ساکن و ماقبلش مکسور و
کسره منفصل باشد تفخیم باید کرد مثل ارتضی و قف
رب ارحمهما و مانند آن و مراد بکسره منفصل آنست
که راء در کلمه باشد و کسره در کلمه دیگر و عارضی را هم اعتبار
نیست در بعض اوقات چرا چون که لمن ارتضی و قف رب

از رای عارض

ربّ ارحمهما که در اصل رحمی و رحمهم بود تا که حرف مضارع
بود حذف کردند و رای مذکوره ساکن شد و همزهٔ وصل
در ابتدای آن زیاده کردند و او را جزم کردند ارحم ارحمهم و ارحمی
شدند و چون بما قبل خود متصل شدند همزه ایشان در
درج کلام ساقط گردید لیکن از لفظ وقف رب ارحمهما شدند
و همچنان است حال ایتم از ربنا آتنا و ان لکم ارتبتم در اصل
ترتبوه و ترتبتم بودند تا را که حذف کردند و همزه را
در ابتدای وی در آوردند و او را ساکن صورت جزم
در آوردند ارتابوا شد بعد از متصل بما قبل حذف گردید
که ایتم استفهامیه باشد همزه ساقط شد ایتم ارتابوا شد
هم چنین است ان ارتبتم در اصل ترتبتم بود تا را
ساختند همزه در اول زیاد کردند و او را بصورت جزم
در آوردند

در آوردند بعد از آن متصل بما قبل حذف گردید که الذی اؤتمن
باشد همزه در درج کلام ساقط گردید ان ارتبتم شد لیکن
در این امثله رعایت اصل را میکنند تفخیم خواهد شد اگر
هرگاه در کلمه وقف کرده شود و حرف موقوف علیه راء
باشد و حرف دیگر نباشد در این صورت نظر باید کرد ما
قبل راء پس اگر ما قبل راء مکسور باشد راء در حالت وقف
ترقیق است مانند کفر و نذر و امثال اینها و همچنان
اگر ما قبل راء یای ساکن یا قبل مکسور باشد در حالت
وقف ترقیق باید کرد مانند خبیر و البصیر و بشیر و نذیر
و مانند آن و اگر میان کسره ما قبل راء و خود راء حرف
ساکن واقع شود باز ترقیق است در حالت وقف مثل الذکر
زیرا که ساکن ماقبل مثل کسره ما قبلست و در خبیر و البصیر و
بشیر و نذیر در حالت وقف خواه وقف بسکان باشد

و خواه باشمام ترقیق است اما اگر وقف با روم کنند که رای
مضموم باشد تفخیم است چراکه روم قریب بوصل است
لکن روم با منون ضمه جایز نیست از جهت ثقالت بودن پس
معلوم شد که روم مختص بکسره است نه ضمه و اما آنکه در مثل
عین القطر والمصر دو وجه گفته اند ترقیق گفته اند اگر با شکله
مذکوره کرده و تفخیم نگفته اند بجهت واقع شدن راء بعد از حرف
استعلا چنانکه مذهب ورش است زیراکه ورش راء منظور
و حرف استعلا است در تفخیم راء خواه حرف استعلا مقدم بوده
باشد و خواه مؤخر اما در رعایت این حرف حقیر اصلح است
چراکه المصر در اصل راء مفتوح و در عین القطر اصل راء
مکسور پس اولی این است که رعایت اصل را کرده در حالت
وقف در المصر تفخیم کنند چراکه بعد از مستعلی واقع شده است
و در

را مفخم باید

حرف استعلا پیش از راء در این صورت کسره راء عارض است
و در این دو در عین القطر هرچند که حرف استعلا پیش
از راء واقع شده است اما چونکه راء در اصل مکسور است
آن حالت را نگذارد و که المصر دارد بنابراین در حالت وقف
و وصل در المصر تفخیم باید و در عین القطر ترقیق باید نمود و اما
رای باشد مکسور ما قبل او مفتوح و یا مضموم در حالت وقف
تفخیم باید کرد مثل بالنذر و دسر و مانند اینها و اگر راء باشد
مکسور ما قبل او ساکن و قبل از ساکن مفتوح و یا مضموم مثل الفجر
و من نور در حالت وقف با قبل ما قبل هم تفخیم است با
بر بعضی از قراء مثل مستقر و ذکر و امثال اینها در حالت
وقف تفخیم باید و اما اگر وقف با روم نمایند ترقیق اولی است
و اما اگر راء باشد مکسور ما قبل وی الف در حالت وقف
بالکلیه تفخیم باید کرد و در وقف با روم ترقیق است مثل

انه هو

مع الابرار و الى الفجار و مانند اینها و اما آن جا حتی که
با ماله میخوانند با زترقیق است و دیگر بدانکه اصل را که مضموم
و یا مفتوح باشد و یا کسره عارضی باشد تفخیم است چنانکه
گذشت و ترقیق بیشتر در الفها بسبب عجمیت است چنانکه
در اول مذکور شد که الف بعد ما قبل خودست و در لام که
جلاله نباشد ترقیق است مثل لقد و بالله و رسول الله
و قل اللهم و امثال اینها اما هر چند بخوانند که تمامی
تفخیم و ترقیق متوجه شوند در کتاب شاطبی و غیره جمع
نمایند و الجزاقل وجوب که لزوم داشت که در این رساله
کثیر الفایده برشته تحریر در آورده شد تا علما مبتدی
نشود و الله اعلم بالصواب اما بدانکه را آنکه به
بعلت تشدید بدا شود تابع حرکت ما قبل خودی است
در تفخیم و ترقیق مثل الرسول و الرحمن و بقره و لکن الابر

اکثر و امثال اینها دانند و بالجمله هر کلمه در خصوص لام
جلاله مذکور میشود که فایده از برای مسلمانان داشته باشد
پس بدانند که لام در همه جا با ترقیق است چه در صفت
و ذات و دعا رغبت مکرر در لفظ الله که اسم جلاله است تفخیم باید
کرد از جهت تعظیم شأن و جبروت الله تعالی را و ما و ابیکم
ما قبل وی مفتوح و یا مضموم باشد خواه در وصل و خواه
در وقف نیز وقف در هر باب تفخیم است مثل الله اکبر و الله
الله و قالوا اللهم و رسل الله و امثال اینها در هر جا واقع
شود چه در کلام الله و چه در دعا در هر باب تفخیم است اگر
ما قبل لام جلاله مکسور باشد باتفاق قرا ترقیق است
چنانکه گذشت چون از اقسام ترقیق و تفخیم گذشت رجوع
میکنیم در اقسام وقف فصل بدانکه در وقف چند قسم است
که اقسام شان با هیچ اختلافی در روم و اشمام و اسکان و در صورت
هر کدام در مکان او باید خواهند شد و اصل وقف را بعضی

بمعنی بریدن وجدا کردن و کرسیت یا کلمه و در اصطلاح قرّاء
بریدن صوت و درنگ کردن است از قطع لفظی در آخر
کلمه بعنوان آنکه اگر حرف آخر کلمه متحرک باشد ساکن ساخته
و اگر ساکن باشد ساکن شود و آنکه از بند و این بجهة آن است
که چون قاری را ممکن نیست که قصه و بعضی آیات قرآن را
به یکنفس تمام کند ناچار است که توقف کند در جای که ابتدا از
و معنی از خلل محفوظ مانند و شنونده از این غرض محفوظ
گردد و اقسام این وقف چهار قسم است وقف تام و وقف
کافی و حسن و وقف قبیح اما وقف تام آن است که از
حیثیت لفظ و معنی تام بود محتاج ما بعد نباشد و این
در رؤس آیه و غیره است مانند وقف در مالک یوم الدین
و ابتدای از ایاک نعبد و وقف بر هم المفلحون و ابتداء از
و ابتداء بر ان الذین و در میان آیه نیز میباشد مثل وقف
بر اذ جاءنی

بر اذ جاءنی و ابتدای از و کان الشیطان این است وقف
تام اما اگر کلام تعلق با بعد دارد از جهة معنی بدون
لفظ آنرا وقف کافی میگویند زیرا که وقف در آن
کافیست و پسندیده و ابتدا از ما بعد وی جایز و
این نیز در رؤس آیه و غیر آن باشد مثل اینکه وقف
بر مما رزقناهم ینفقون و ابتدا از والذین یؤمنون
و وقف بر من قبلک و ابتدای از بالآخرة هم یوقنون
این را وقف کافی میخوانند یعنی که لفظ تمام است
و معنی تمام نیست و اما اگر کلام تعلق با بعد دارد و از
جهة لفظ بدون معنی آنرا وقف حسن میگویند زیرا که
در لفظ الحمد لله وقف حسن ~~میگویند زیرا که~~ در آن حسن است
و اما جایز نیست ابتدای از ما بعد او مثل وقف بر الحمد لله
و ابتداء از رب العالمین مگر اینکه بر آیه رسد جایز حدیثی

که ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر سر همه آیات وقف مینمودند مثل
اینکه میفرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم را وقف میکردند
و ابتدا با الحمد لله نموده و در رب العالمین وقف نمو
دند و علی هذا القیاس تمامی قرآن را آیه میکردند اگر چه
افراد داشته باشد اما وقف قبیح آن است که از جهت
معنی و لفظ هر دو تعلق بما بعد داشته باشد و قاری که
اضطرارا و یا گفته نارسائی نفس و در اختیار گفته بیان قرائت
یا در تعلیم کلام در الا وقف نماید من بعد عود نمود وقوف
علیه نماید زیرا که وقف در وی جایز نیست مانند وقف
با الحمد و ابتدا به لله و وقف به رب نموده و ابتدا
بالعالمین نماید و بدانکه وقف واجب و دوام در قرآن
مجید نمی باشد بلکه تغیر در معنی بهم رسد و بیم کفر باشد
مانند وقف لا اله بدون ~~[illegible]~~ ذکر الا الله که کفر

کفر محض است یا لا یهدی بدون بیان القوم الظالمین
و در امثال اینها چنانکه در کتب وقفیات مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی بدانکه در بیان وقفیات
مستعمله و آن بر سه نوع است نوع اول وقف به
ادغام است چون شئ و سوء که در قرائت حمزه
و همزه آخر آنها را ابدال بحرف ما قبل کرده یا واو
ما قبل در آنها ادغام شوند چون شی و سو نوع دوم
وقف بحذف است چنانکه مانند کلمات مذکوره در
قرائت حمزه بوجه دیگر همزه آنها را در وقف حذف
نمایند چون شی و سو نوع سیم وقف بالحاق است
چنانچه در کلمه ثم و عم و فیم و لم موافق بعضی از قراء که
در وقف یک های بر آنها الحاق نموده چنانچه گویند
ثمه و عمه و فیمه و لمه نوع چهارم وقف بانبات است

چنانچه در کلمهٔ واقٍ و هادٍ در وصل کلمهٔ المتعال یا کیاده
سبحانه تنوین و یا و یا را حذف کرده اند بموافق بعضی
از قرای در وقف این یا را ثابت میدارند چنانکه
میگویند واقی و هادی و مانند اینهاست چو لفظ انا
که در کلام الله با الف نوشته شود و صلا الف او حذف
و در وقف ثابت میماند نوع چهارم وقف با بدال است
چنانچه تای تانیث را در حالت وقف بدل بها میکنند
مانند رحمة و زکوٰة و صلوٰة و حیوٰة و هر گاه تای
طولانی نوشته شده باشد وقف بتا بر رسم الخط است مانند
ملکات و اللات عنکبوت و امثال این نوع ششم
وقف بنقل است چنانچه وقف در کلمهٔ الکفر و الارض
والاکرم و مانند این در قرائت حمزه نقل حرکت
همزه را الفتحه بلام تعریف شده در حالت وقف
الهمزه

همزه حذف میکرد و در وصل نوع ششم وقف باشمام است
و بیان اشمام چنانچه سابقا در باب ادغام در کلمهٔ لا تامنا
در سورهٔ یوسف بیان شده و اما گفته در اینجا معنی اشمام
در لغت بویانیدن است و در اصطلاح فراهم آوردن لب
لب است بعد از ساکن کردن کلمهٔ مذکوره مضموم یا مرفوع تا
شود تا معلوم شود که کلمهٔ موقوف علیه مضموم یا مرفوع
بود چون رحیم و نستعین و این اصل اشمام است که متحقق
است بمرفوع و مضموم نوع هفتم وقف بروم است و اصل
معنی روم در لغت آرزو خواستن و جستن است و در اصطلاح
فرا آوردن بعض از حرکت است در وقف و استماع
این حرکت میسر است که قریب قاری باشد یا این فن بعض
نزدیک بعلم قرائت باشد و این منتشر است بمرفوع
و مضموم و مکسور و مجرور نوع هشتم وقف باسکان است
در اصل اسکان انداختن تمامی حرکات است در وقف

و این مشترک است در میان مرفوع و مضموم و مجرور و
مکسور و منصوب و مفتوح نامی مثبت و اشمام و روم
را در ضمه و کسره عارضی و منصوب و مفتوح را نهی مثبت
مانند فتمنوا الموت و لمن الملک و المستقیم و عتیا و در
مثال اول واو را از جنس خود حرکت دهند و در ثانی نون را
بنا بر قاعده التقا کن از ادا حرکت بالکسر وصل داده اند
پس در مثال اولی نا چنان است که منصوب و مفتوح و وقف
بسکون است اما بعضی از جهال قراء که تجویز روم در
منصوب و مفتوح شده است نشوده اند این نزار د
و اصل در وقف سکون است و همچنین تا که مضموم یا
مکسور باشد در آن سه قول است قول اول آنکه مطلق
اشمام و روم در آن جایز است و در قول دوم تحقیق و نحو یزی
و نقض صحیح است که آن از سه وجه بیرون نیست اول آنکه
ما قبل ها مفتوح باشد چون که صحیح دوم ما قبلش ساکن
چون

[illegible]

چون مثل بسم ماقبل ها الف چون اباه و در این سه وجه
اشمام و روم را در هیچ مثبت اما در قول سیم که اباه یا اخاه
باشد در حال وقف قائلند که اشمام و روم میشود و در ها
ما قبل مضموم چون امره و ما قبل مکسور چون به و [illegible]
که از حروف علة باشد مثل علیه و فیه و عقلوه و القوه
را روم و اشمام جایز نمی دانند و هرگاه ما قبل حرف
موقوف علیه غیر همزه باشد ز حرف مد و این باشد وقفا
در مرفوع او هفت وجه جایز است طول و توسط و قصر در
حالت اشمام و طول و توسط و قصر در حالت اسکان و قصر
در حالت روم زیرا که روم حکم وصل را دارد و هرگاه حرف
موقوف علیه مجرور باشد بعد از حرف مد و این در آن چهار
وجه جایز است طول و توسط و قصر در حالت اسکان و قصر
در حالت روم و اگر بعد از حرف مد و این حرف موقوف

[illegible]

علیه مضموم یا مفتوح باشد در آن هم سه وجه جایز است
طول و توسط و قصر را دانند اما بدانکه اصل اشمام که مذکور
شد بر چهار نوع است نوع اول اشاره بعضو لبها بهم
آوردن و مضموم ساختن لبها چنانکه گذشت نوع دوم
خلط حرکه در حرکه مانند قیل که در بعضی قراءت خلط کسره
قاف با ضمه مثل قیل یا دانند نوع سیم خلط حرفی است
بحرف دیگر در بعضی لفظ قراءت مثل قراءت حمزه مانند صراط
که صاد او را مخلوط بزاء معجمه میخوانند چنانکه سماعی است
یعنی شنیدنیست تا فرا گیرند نوع چهارم از اشمام اختلاس است
و اختلاس را نیز اشمام میگویند چنانچه روم را مذکور
کردیم که عبارت است از بانگ گذاردن ثلث حرکت
دانند اخفاء دو ثلث دیگر در حالت وقف و اما اختلاس
در لغت ربودن است و در اصطلاح قراء ربودن ثلث
حرکت

حرکت است در وصل و این محقق نشد در اداء کلمه یا اخفاء
صوت در آن حرف و آن هم بر سه نوع است و یا چهار
ثلث فتحات است و ثلث فتحات و ثلث کسرات و ثلث
مستعلیات اما ثلث فتحات در حالت اخفاء مثل
نعما ثلث فتحات در حالت وقف مثل الرحمن ثلث
کسرات مثل فنعما ثلث مستعلیات مثل یخصمون و شان
هم سرعت در تلفظ و الحاق دو ثلث از حرکت و ضعف
در صوت را دانند و قسمی از اختلاس هم اماله است و اماله
چند قسم است چون اصل دو قسم مشهور است بیان میشود
و قسم کبری و قسم صغری اما کبری آن است که قریب کسره است
بسوی الف و قسم صغری آن است که قریب فتحه است بسوی الف
اما آنکه صغری بقول صحیح باشد حرکت دادن الف است بسوی

بوی کسره بقرب فتحه و پنهان کردن یک ثلث و اظهار نمودن
دو ثلث است اما اماله کبری آن است که حرکت الف است
بوی کسره اظهار کردن دو ثلث و پنهان کردن یک ثلث
است و احد معنی اختلاس که اماله میگویند که اماله کم کردن
الف است بوی کسره و فتحه یعنی میل نمودن آن آن است
که بعد یکدیگر یعنی چنان ادا نمایند که گویا میل الف بوی فتحه
چنان شود که مشتبه نشود که الف میل بفتحه کرده است
این نوع صغری میگویند اما میل الف خوب بوی کسره شد
اینرا کبری میگویند بایی معنی که گویا الف کسره شده است
مثل راء و حم و طه و یس و امثال آنها این بود اقسام
های اختلاس تا دانند دیگر از اقسام اختلاس که اماله
راست اماله میکنند آن جاست که اماله رای ماقبل مفتوح را
که ماقبل

که ماقبل وی الف بوده باشد مثل النار که در حالت
اماله ترقیق میکنند و اماله از روی لغت میل کردن است
بوی اصل و از روی اصطلاح القراء الاماله ان تنحی
رأسا من حروف بقلبها یعنی اماله آن است که میل کنی
تو بوی آن و دیگر قلب کردی بالف زیرا که یا ها
در اصل یا بود یا واو علت بود متحرک ماقبلش هم
مفتوح قلب کردند بالف تا زیرا که بجز از آن الف لام
تعریف در اول او زیاد کرده شود بسبب الف
لام الف و الف زیاد شد چنانکه قیاسی باید کرد در این
سایر امثلها که نظیر این باشد و مطلب از اماله آن است
که تا معلوم شود بر سامع که این کلمه اصل یا بوده
واوی بوده است یا را قلب بالف میکنند و او را

هم قلب بالف میکنند مثل قال اصل قول بود واو
حرف علة متحرک ما قبلش مفتوح قلب کردند بالف قال شد
والله اعلم بالصواب بدانکه نقل کردن همزه باصطلاح
قراءست که همزه را قطع به ساکن جمع کنند واین در مثل
الارض والآخرة والاهرست که گذشت که قراءت
حمزه بود وقف حفص است وبعضی هم واو را حذف
میکنند وبدل واو همزه را اثبات میکنند مثل هزؤا
واین در قراءت بکر است که روات عاصم است وبعضی
جاهای دیگر اختلاف کلمات چه در مخارج وچه در
بعضی غنویات وحرکات ووقفات وبدل یعنی مثل
یا بیخ جاها که کسره است بالف ویا بضمه تبشیر مثل انا و
رضوان الله وامثال اینها که بجز عاصم است اما عاصم
در یک موضع اماله نموده است وآن در سوره هود مجریها
میدانی

بئس الاسم الفسوق یعنی حرکت همزه را بلام داده وهمزه را
حذف نموده ودر حالت ابتدا بئس لسم الفسوق خوانند
وبعضی بئس الفسوق خوانده اند مشهور قول اول است و
لفظ عاداً الاولی در والنجم بکسر تنوین وسکون لام لازم لام
می خوانند ودانند والله اعلم بالصواب فصل بدانکه
در قرآن مجید وقف گذشت اما در هر سوره بعضی کلمات است
که وقف در آنجا باید کرد اگر وقف کنند بهتر است
وسبب در اصطلاح قراء در کلام مجید لازم لهذا این عاصی
چند روز کار کلمات مذکورات بود در هر سوره از سوره
که باشد در مقام شان بیان خواهم نمود تا انشاء الله
مؤمنان ومقتدیان فرا گرفته وبعد از ملاحظه این عاصی
بدعای مغفرت یاد آوری نمایند وآن وقفها نظر
بروایت قراء عشره شصت وشش موضع است

چنانچه مفصلا بیان میشود اول در فاتحة الکتاب در
صراط الذین وقف نموده ابتدای بغیر نباید وقف
حرام است و پنج موضع در سوره بقره است اول در ما
جعله وقف نموده ابتدای بذهب الله دوم وقف
بر سلیمان نموده و ابتدای بما کفروا نباید سیم وقف بر قالوا
ابتدای بان یدخل الجنة چهارم وقف بر واسع علیم وقالوا
ابتدای به اتخذ الله ولدا پنجم وقف بر فقال لهم الله و
ابتدای به موتوا ثم احیاهم وقف نباید هم حرام است
و سه موضع در سورهٔ آل عمران اول وقف بر ابراهیم
حنیفا و ابتدای بکان من المشرکین دوم وقف بر قالوا
بان الله و ابتدای به فقیر نموده سیم وقف بر ربنا ابتدای
بخلقت هذا باطلا نباید وقف حرام خواهد شد و یک

اول

موضع در سورهٔ نسا وقف بان یکون و ابتدای به له
ولد وقف نباید بدعت خواهد شد و شش موضع در
سورهٔ مائده اول وقف بر قالت الیهود والنصاری
و ابتدای به نحن ابناء الله دوم وقف بر فبعث الله
و ابتدای بغرابا سیم وقف بر قالت الیهود و ابتدای
ید الله چهارم وقف بر کذلک قالوا و ابتدای بان
الله هو المسیح ششم وقف بر ما لنا و ابتدای بلا نؤمن
بالله وقف نباید بدعت است و سه موضع در سورهٔ
انعام اول وقف بانی یکون و ابتدای به له ولدا
دوم وقف بر لم تکن و ابتدای به له صاحبة سیم وقف بر
حرم علیکم و ابتدای بما اضطررتم وقف نباید حرام است
و دو موضع در سورهٔ توبه اول وقف بر قالت الیهود
و ابتدای بعزیر ابن الله دوم بر قالت النصاری و ابتدای

پنجم وقف بر اصحاب النار
و ابتدای بالذین ...
قالوا

به المسیح ابن الله وقف نماید بدعت است و سه موضع
در سورهٔ یونس اول وقف بر الا ان اولیاء الله و ابتدای
بر لا خوف علیهم و لا هم یحزنون دوم بر لقوم یعقلون قالوا
و ابتدا به اتخذ الله وقف نماید بدعت است و سه
موضع در سورهٔ هود اول وقف بر افلا تذکرون
ابتدای بر آیهٔ اقول لکم عندی دوم بر خزائن الله و ابتدای
بر لا اعلم الغیب سیم بر اعلم الغیب و ابتدا بر اقول لکم
انه وقف نماید بدعت است و دیگر یک موضع در سورهٔ
یوسف اول وقف در ضلال مبین و ابتدای با اقتلوا
یوسف نماید بدعت است دیگر موضع در سورهٔ رعد
اول ام هل تستوی وقف کند ابتدای به الظلمات
نموده بخواند دوم وقف کند در قل هل یستوی قف
و ابتدای با عمی کند بدعت است و یک موضع در سورهٔ
ابراهیم

ابراهیم اول وقف در وما انتم بمصرخی نموده ابتدای با انی
کفرت کند بدعت است و بدعت در کلام خدا در هر جا
واقع شود حرام است و یک موضع در سورهٔ حجر اول
وقف بر نزل علیه الذکر نموده ابتدا با انک لمجنون کند
حرام است و دیگر یک موضع در نحل قال الله لا تتخذوا وقف
نموده ابتدای با الهین اثنین کند بدعت است و سه موضع
در بنی اسرائیل اول به بالبنین وقف نموده ابتدا به اتخذ
من الملائکة کند دوم وقف کند در لم یکن و ابتدای به له
شریک نماید سیم وقف کند در لم یکن دوم تا آخر سوره و
ابتدای کند بر له ولی بدعت است و بدعت در کلام خدا
حرام است و دیگر یک موضع در سورهٔ کهف اول وقف
کند بر و ینذر الذین قالوا ابتدا کند به اتخذ الله ولدا بدعت است
و بدعت حرام است و دیگر یک موضع در طه و یک موضع

اول در سورهٔ نحل

در انبیاء بهر حال لا اله الا وقف کند ابتدای به فاعبدون
دوم در انبیا لا اله وقف کند ابتدای به انا فاعبدون
به علت سبب و به علت هم حرام و دیگر یک موضع در سوره
نور اول در ریخونه لا وقف کند به الرحمن قالوا و ابتدای
کند به یوما الرحمن و یک موضع در شعرا اول وقف
کند بر قالوا فرعون و ابتدای به یوم رب العالمین ثانیه
و یک موضع در قصص اول وقف کند در نه و قرآن ثانیه
مان و ابتدای کند به علی الظالمین و یک موضع در سوره
لقمان اول به لا تشرک بالله وقف نموده ابتدای
بان الشرک کند به علت سبب و دیگر موضع در احزاب
اول در ولا الا این وقف کند بعد الله را ابتدا نماید
دامت و یک موضع در یس اول در هذا ثانیه وقف
کند ابتدا از به وعد الرحمن و دو موضع دیگر در صافات
اول

اول در مرّا الکلام یسمعون وقف کند ابتدای به ولو انه ثانیه
دوم در الکاذبون وقف کند ابتدای با صطفی البنات ثانیه و انا میت
و یک موضع در ص اول وقف کند بر منهم وقال الکافرون
و ابتدای به هذا ساحر ثانیه و دیگر یک موضع در زمر اول وقف
کند در ما کان بر عوا الله من قبل و ابتدای ثانیه به و جعل لله و یک
موضع در سوره مومن اول وقف کند در قال فرعون ذرونی و ابتدای
ثانیه به و کذابا دوم وقف کند در و قال فرعون و ابتدای
ثانیه در ذرونی اقتل موسی سیوم وقف کند در الا الی النار
عونی و ابتدای ثانیه به ان الله به علت سبب و یک موضع
در سجده اول وقف کند در الذی کنتم و ابتدای ثانیه در بان الله
و یک موضع در سوره طور اول وقف کند در یتنازعون
فیها کاس و ابتدای ثانیه به لا لغو فیها و سه موضع در واقعه
اول وقف کند در من ماء و ابتدای ثانیه به معاً دوم وقف

کند در لا یسمعون و ابتدا نماید به فیها بم و وقف کند در کل
و ابتدا نماید بر یحبون و دو موضع در حشر اول وقف کند کمثل
الشیطان و ابتداء نماید بر اذ قال للانسان دوم وقف کند
بر هم الفاسقون لا یستوی و ابتدا نماید با اصحاب النار و یک
موضع در سوره جمعه اول وقف کند در و اذکروا الله و ابتداء
نماید بکثیرا و یک موضع در نون و القلم اول وقف کند در
یقولون و ابتدا نماید به انه لمجنون و یک موضع در نازعات
اول وقف کند در فقال و ابتداء نماید به انا ربکم الاعلی و یک
موضع در تطفیف اول وقف کند در للمطففین الذین و ابتداء
در اذا اکتالوا و یک موضع در غاشیه وقف کند در بمصیطر و ابتداء
نماید به الا من تولی و یک موضع در ضحی که وقف یتیما و ابتداء
نماید در و دعک و دو موضع در ماعون اول وقف للمصلین
و ابتدا نماید با الذین هم دوم وقف کند در یمنعون ابتداء
الماعون

کند در

ساجدون و ایم است و چهار موضع در کافرون اول وقف
کند در کافرون لا و ابتدا نماید به اعبد دوم وقف در ما تعبدون
و لا و ابتداء نماید با انا چهارم وقف در ما عبدتم و لا و
ابتداء بعابدون نماید حرام است و یک موضع در اخلاص
وقف کند در لم یکن ابتداء به له نماید بدعت است و بدعت
ایم در هر جا از کلام الله واقع شود حرام است پس بر کافه
انس لازم است که سعی خود را در تحصیل این علم بقدر وسع
خود بعمل آورده تا معاقب در نزد پروردگار خود
نبوده باشد چون تمام شد مبحث وقف حرام الحال شروع
مینمائیم در فصل دیگر بوقفهائی که باید وقف نمود که مشهور
بوقف لازم فصل بدانکه وقف لازم در جاهای کلام الله
که شیخ طیفور سجاوندی خود در کلام مجید جای قرار
داده و علامت ایشان میم قرمز نوشته میشود در قرآنها
استثنا دو چهار موضع است شش موضع در بقره اول

اول [illegible] و ابتداء
[illegible] و وقف [illegible]
[illegible]

بنو سبان صم بعد اشقیا من الله لابن حجاب من الذین
امنوا ثم جئنا بعده موسی ثم فقتلنا هم علی بعض جعل الله
الله الملک ... ثم ... و سه موضع در سوره آل
عمران اول ... ولا الله اگرچه این خلاف احادیث است
و اقوال علمای شیعه در ... الذا در بعض مصاحف
اقوال معارف در این دو موضع می نویسند ... کم نوده
که عشرت ... سوره ن ... اعلی ... نوده
بوده باشد و دو موضع در سوره ن اول ... الحمد
... ولذا که قریب بسوره مائده است ... موضع
در سوره مائده اول نعمد و ... باطل ... الحق
اول ... ثالث ... و عم و الوکت
و سه موضع در سوره ... اول ... انبیا ان
بیم ... و سه موضع در سوره اعراف

اعراف اول ... ثم ... سبیل من ... البحر
و دو موضع در سوره توبه اول بعضهم من بعض ثم اولیاء بعض
... و دو موضع در سوره یونس اول ... قوام
... علیهم نبای نوح دو موضع در سوره هود اول ... آنه من
اولیاء ... ثمود ... و دو موضع در حجر اول
عن ضیف ابراهیم ... فانتقمنا و یک موضع در کهف اول
جزاء ... و دو موضع در بنی اسرائیل اول وان علم عندنا
... الا مبشرا و نذیرا و سه موضع در مریم اول ... الکتاب
مریم ... در ... و دو موضع در طه
اول حدیث موسی ... تصنع علی عینی و دو موضع در سوره
مومنون اول علی صلواتهم ... ثم ... و یک
موضع در شعراء اول واتل علیهم نبأ ابراهیم و یک موضع
در قصص اول ... مع الله الها ... و سه موضع در عنکبوت

رد اول فی الارض یوطاهم لبیت العنکبوت تم لهی الحیوان

و سه موضع در یس اول اصحاب القریة تمام من مرقدنا تم

فلا یحزنک قولهم و یک موضع در صافات اول من شیعته

لابراهیم و دو موضع در ص اول سور الحکم تمام عبدنا ایوب

دو موضع در زمر اول من دونه اولیاء تمام و لعذاب الآخرة

اکبر و دو موضع در مؤمن اول انهم اصحاب النار تمام خالق

کل شیء و دو موضع در زخرف تم اول لا یؤمنون تمام قوم

فقل سلام و دو موضع در سورهٔ دخان اول عنه معلم

مجنون تمام انکم عائدون و دو موضع در سوره والذاریات

اول [illegible] تمام عنهم و یک موضع در طور که فی خوض یلعبون

باشد و دو موضع در قمر اول فتول عنهم تمام فی ضلال و سعر

و یک موضع در الرحمن که یکذب بها المجرمون باشد و یک موضع

در واقعه که ان لوقعتها کاذبة باشد و یک موضع در حشر

اول

اول شدید العقاب و یک موضع در منافقون اول

لکن رسول الله و یک موضع در تحریم اول امرأت فرعون

و سه موضع در نون والقلم اول و لعذاب الآخرة تمام

کصاحب الحوت تم انه لمجنون و یک موضع در نوح اول

وقارا لا یؤمن چهار موضع در نازعات اول فالمدبرات

امرا تمام ابصارها خاشعة تم اذا کنا عظاما نخرة تم کرة خاسرة چهارم

حدیث موسی و یک موضع در عبس اول فمن شاء

ذکره و یک موضع در غاشیه که ان من علیها جاریه است

و یک موضع در بلد که ان لم یره احد باشد تا دانند و دیگر

وقفی که رعایت او لازم است وقف غفران است در

قرآن و از برای او رمزی دیگری وضع ننموده اند و باسم

همان رمز وقف غفران است و او در جمیع قران ده جا وا

واقع است چنانچه جناب سید ابوالقاسم در رساله منظومه

خود میگوید نظم هست منقول از رسول انام م

ابن عبد الله محمد والسلام ۰ وقف غفران ده است در قرآن ۰
گر بدانی شوی از اهل کلام ۰ اولها دان ز ما بشنو اول ۰
یسمعون دان ز سوره انعام ۰ فالقنا بزیتون ز عقب ۰
هر دو در سجده یافته مقام ۰ پنج دیگر ز سوره یس اول آثار ۰
هم بدان تو تمام ۰ دو شش العباد و سر فده تا ۰
ثالث در العبس کن اتمام ۰ ز عبد و شش فلام خامس ۰
گشتست یقینی ز اشارات ۰ هر که واقف شود بر این ده را ۰
خاص غفلت من شوم بروز قیام ۰ پس بدانکه کیفیت در سوره
تبارک است و بعد از آنکه از وقفهای حرام و لازم مذکور
شد لابد که وقف جبرئیل و وقف نبی صلعم مذکور شود و از
در یک فصل مذکور خواهیم ساخت الحمد مشهور است در میان
قرآن هیچ مکان است وقف نبی است صلعم معلوم نیست مذکور
شود

شود و وقف جبرئیل و غیر از اینها نیست که بعضی از بعضی
که مشهورست بیان کرده **فصل** پس بدانکه از این
هیچ مکان که وقف نبی است سه موضع در بقره است
اول فاستعینوا بالصبر والصلوة وقف نبی است دوم فتبعه
اتم در سوره مذکوره در نزدیک ... که آخر فتنه باشد
وقف جبرئیل است سوم کرده وقف نبی صلعم فاستبقوا الخیرات
بعد از آنکه اول است وقف نبی صلعم در یعلمه الله وقف
نبی است و یک موضع در سوره آل عمران تأویله الا ابتدای
و وقف نبی صلعم واتبع ملة ابراهیم حنیفا در سوره مذکوره وقف جبرئیل
و در سوره ... ده مکان وقف جبرئیل است هر دو قریب
بسوره ... مثلا اول الله واحد ... فاستبقوا الخیرات وقف
جبرئیل است و وقف نبی در سوره ... نبذ از دنیا ... و در
سوره مائده سه موضع است اول فاستبقوا الخیرات وقف

بر حجم اکلم الی اهلیه وقف بر ص تیرتم الکتی وقف بر ص ودر
سورهٔ انعام یک موضع است اول رسل الله وقف بر ص
ودر سورهٔ اعراف وقف بر ص در سورهٔ اعراف وقف
بر غیبت نهایت لو قربها الا هو قریب یقال وقف
مطلق است ودر سورهٔ یونس دو موضع است اول تحته
ربهم ابتدای سوره وقف بر ص تمام احق هو در سوره
مذکوره وقف بر نیست ویک موضع در سورهٔ یوسف
اول دم استعی وقف بر نیست ویک موضع در سورهٔ رعد است
اول لربهم الحسنی وقف بر ص ودر سورهٔ نحل دو موضع است
اول خلقها وقف بر ص تمام لتبتغی الانفس وقف نبی ویک
موضع در سورهٔ لقمان اول لا تشرک بالله وقف بر نیست
ودر سوره یس من بعثنا وقف بر مبدا هذا اما اقوال

مجمع

مجمع از قراء مثل جعفر رسیده است ومن مرقدنا را هم وقف
غفران ووقف جریل ومشارک هم میگویند اما صح وقف
غفران است ویک موضع در سورهٔ مؤمن اصحاب النار وقف
نبی ۲ ویک موضع در سورهٔ انا انزلناه اول سلام وقف
نبی ۲ ویک موضع در سورهٔ نصر اول واستغفره وقف نبی
واکثر مشهور است اینها بود که مذکور شد تا دانسته شد وبعد از (وقف نبی)
رجوع بر اموزات خواهم نمود در بارهٔ وقفات منظومی
ولزی در موزات ابیات ان شاء الله وبعد در این فصل بیان
خواهد شد **فصل** در بیان وقف منظومی است ووقف
لزی در فصل دیگر است نه پایان اوقاف سی وبیزی منظومی
که بعضی نظم از قدیم وبعضی جدیدی است ونظم این است گوئی
کن ای **نظم** نگوئی گفتن از هوا فواد که دارای طبع طوبا
هست اوقاف سجاوندی کشف رنج نوا

لازم است و مطلق و جایز مجوز بود از آن ✱ اینچنین باشد مرخص هم ترا
کردم بیان ✱ وقف لازم میم و مطلق طا و جایز جیم دان ✱ از مجوز
زا و مرخص صاد شد وقف ق ل ✱ رمزهای این رقم چون
جمله شد معلوم تو ✱ وقفها را شرح گویم تا شود مفهوم تو ✱
وقف لازم آنکه بود گر آن وقفه را بسته معنی ✱ گر کنی وصلی
در آیه در معانیها خلل ✱ وقف مطلق آن بود نزدیک ارباب زبان ✱
خوش شمر از ما بعد موقوف علیه مبتدا ✱ وقف جایز باشد
که بر دو وجه جایز ای امام توستا ✱ هم توقف هم روا باشد ولیک ✱
بی مجوز را دو وجه ام از ردی نکو در ف ✱ لیک وجه وصل به باشد
در روا از وجه وقف ✱ در مرخص وقف نا هرگز باشد جود شی ✱
از پی قطع نفس داده‌اند در وی رخصتی ✱ لام الف لا وقف
باشد قاف شکل قیل دان ✱ گر بود کاف چو کذلک ایچنان تابع
دان ✱ قاف را میدان که قد قیل اینکه ✱ باز قومی دان
که هم قیل اینکه ✱ یاد گرفته برادران ای مرد کار ✱

قف را

قف را هم با قفه تو لفظ بکمفع شمار ✱ باز صلرا با صلی
لفظ دان ✱ با یکی معنی و صلی اصل دان ✱ کاف را
رمز کذالک دان تو یار ✱ عین را رمز کوع ای یاریار ✱
که بود معنی وکه یا عشر است ✱ و بسی باید که این جمله را
تا دانی بی ✱ ر آیه را تو جزم دان ای مردکار ✱ هست
فورا عین تو عشر شمار ✱ وقف لازم را برادران شش و چهار
گر برانی حکمش از انکار میار ✱ گر تو خواهی زود رمز
بشنو شش ✱ وقف و مت را برادران شصت و شش ✱
وقف غفران بود ای هوشیار ✱ یا دگر دو صنع
شان را یاد دار ✱ چون شدی واقف ز اوقاف
نای وقفها ✱ بعد حمد ذوالجلال و نعت شه فیع روز جزا
ختم کن نامه بلطف کردگار ✱ تا شود با عشق ترا همنشین عار
چون لفظ وقف را دانستی پس برادران لفظی هم کجایان رسول است
چنانچه مذکور میشود فصل بدانکه هرجا وقف لازم است

زان جمله یکی آنست که هرگاه حرف میم بنویسند وقف کردن در آن
جاها لازم و ترک آن معنی شنیع شود یعنی قاری باید در
نزد میم لازم ملاحظهٔ کلام نماید که کلمهٔ مذکوره بحسب لفظ
و بحسب معنی هر دو تمام است بحکم آنکه موقوف علیه محتاج
بما بعد نباشد نه لفظاً و نه معناً و هرجا که وقف مطلق است
قراء در آنجا طا را علامت قرار داده اند و ویرا وقف
مطلق میگویند و معنی وقف مطلق آنست که آن کلمه
از روی معنی محتاج بما بعد خود بوده و هرجا که وقف
جایز است یعنی ماندن را تجویز نمیدارند علامت آن جیم است
و معنی وقف جایز آنست که طرف وقف و وصل
مساوی باشد یعنی آن کلمه از روی لفظ و معنی تمام باشد
و ما بعد [illegible] و اما معنی تام تر از لفظ باشد وقف کردن
و ماندن او اوسط باشد از رفتن و یکی هم وقف مجوز است
یعنی باید معنی رفتن جایز از ماندن آن کلمه است [illegible]

قرا

قراء بر حرفی زاء بنویسند و معنی زاء آنست که آن کلمه از روی
لفظ تمام نباشد و از روی معنی تمام باشد و در جای آن معنی
[illegible] باشد رفتن جایز است اگر از روی اضطرار
نفس وقف کرده باشند بهتر آنست که آن کلمه را اعاده
نمایند و بروند و هرجا هم بسرخی صاد نوشته باشند آن صاد
وقف مرخص قرار داده اند و اگر قاری در آنجا وقف کند
اعاده لزومی ندارد و اگر هم برود فعل حرام نکرده است نهایت
بعضی از قراء آنچنان وقف را اعاده لازم دانسته اند نهایت احوط
اختیار با قرائت است در هنگام تنگی نفس و الآ بگذرند از صاد
مذکوره و هرجا لا را که بسرخی نوشته اند نشان آن وقف
نکردن است یعنی بگذرند از آن کلمه و نشان لا آنست که آن
کلمه تمام است هم از روی لفظ و هم از روی معنی و اگر بجهة تنگی
نفس وقف کنند البته اعاده آن کلمهٔ موقوف علیه نمایند

و بعضی از قرّاء هم وقف سه بوصفی دیگر قرار داده اند بر آنکه جای

که مطلق است وقف میکنند هرچه از آن که مطلق است گذشته وقف

هم امکان میخ دارد و در موضع جیم ج صغیر مینویسند یعنی وقف

در ماندن جایز است و رفتن و در ز صغیر که مینویسند یعنی لزوم

رفتن بهتر از ماندن است و رفتن را روا است و در موضع لا آنا

صلی مینویسند یعنی رفتن اولی است اگرچه در ضیق نفس وقف

نموده باشد اعاده احوط است و بعضی از متاخرین قراء علامت

دیگر بسر حرف نوشته اند چنانچه علامت قیل فیه الوقف ق باشد

و قیل لا وقف رابع جای لا را که وقف نبود و قلا مینویسند

و قلا یعنی بوده وقف است و بیان را لکنه میر آسند و وصل

سکته یعنی آن است که قطع صوت کنند بدون قطع نفس و وقفه

بر عکس آن است یعنی قطع صوت و قطع نفس معتقد اما انک آن

سرفه در خواندن نماید و صیق در جای مینویسند که در آنجا

وقف

وقف معانقه باشد یعنی کلمه متصف به آن است با کلمه ثابت

متصف با آیه و یا آیه متصف به آن مثل لاریب فیه ج مینویسند

و فیه ج هم مینویسند و هر کدام ازین را بسر نقطه سرخی

نویسند تا بیک وقف نموده در کلمه حق ابتدا نمایند

اما حق تابع نبود کسی نموده تا حق بود وقف نمایند احوط

وقف در تا حق است چنانکه شیخ ناظر متوجه شده است

بحث شانه عنوان است که مذکور شد فصل

در بیان رموز وقف است که باصطلاح خود نشانه کسی و نوی

باشد بدانکه رموز معموله مصاحف است بدین وجه اول

م لازم ط مطلق ج جایز ز مجوز ص مرخص لا لا وقف قف قیل

صل الوصل اولی ق قیل علیه الوقف قلا ک کذلک س سکته

س چهاردهم قفه پانزدهم صیق شانزدهم کبت انقطاع

جز اما رموزی که شیخ ابو عبدالله الطیفور ... و شیخ

و غیره دیگر رموز را قرار داده است که آن نیز ...

م ح ط ز ص لا اقلام علامت وقف لازم است که
چنانچه گذشت حکم ط وقف مطلق است که علامت آن ط
است حکم ج وقف جایز است که علامت آن جیم است حکم ز
وقف مجوز است که علامت آن ز است حکم ص وقف مرخص است
که علامت آن صی است ششم وقف ممنوع است که علامت
آن لا است چنانچه استعمال شان هم قبل از این گذشت
اما اگر در لا نفس بار رسانده شاید وقف لازم اعاده وجوب
بر موقوف علیه است اما اگر لا در سر آیه واقع شود اعاده
لازم نیست چنانچه از حدیث ام سلمه رضی الله عنها که گذشت
مراعات همان وضع است و چنانچه بعضی از متأخرین وضع
دیگر قرار داده اند قبل از این متعلق بر رفت و بعضی باز
وضع قرار داده اند و بعضی آن سرخی مینویسند وک
هم علامت است اندک از باب بابا مر چنانچه در میان قطع
صوت بجو بدون قطع نفس در کاف قطع صوت و قطع
نفس

نفس بعمل آورده رود بگذرد و وقفه هم همان صورت دارد
اما صلی در جای نوشته میشود که میان دو کلمه معانقه باشد
و علامت معانقه در دو کلمه سه نقطه سرخ است که از نون و
قاف معانقه آورده اند و وصل اول و وقف در ثانی
اولی باشد چون لا ریب فیه هدی که فیه را توان متصل بلا ریب
شود و ابتدا از هدی نمود یا آنکه در لا ریب وقف نموده ابتدا
از فیه نماید اما وقف در فیه اولی است و صلی بر سر این
مقام نوشته شود اما قف در جا قبل او راست مانند الی
التهلکة و احسنوا که وقف در الی التهلکة اولی است از
وقف بر احسنوا اما ج در جای نوشته میشود که میان دو
قوم در او اختلاف بود با آنکه ائمه قرا یازده رمز دیگر وضع
کرده اند از جمله بیان خمسها و عشرها و آیات اختلاف و انتهاء [illegible]
ع جب عب لی تب لب ن م مک کوشه
اما کوشه و نظری در آیه اختلاف [illegible] علامت کوشه هی ن

کوفیست که در اقوال هر فرقه مینویسند اما علامت بصری ب
و اگر کوفی و شامی اختلاف کنند علامت شامی ش و علامت
کوفی همان ست و اگر اختلاف شود در میان کوفی و مدنیین
علامت مدنیین م و علامت کوفی باز همان ست و اگر اختلاف
شود در میان کوفی و مکی علامت مکی ک و علامت کوفی
باز همان ست که گفته شد اما چون کوفی و بصری در رقمی اتفاق نمایند
رمز آن ه ست بلا خلاف و چون اختلاف کنند رمز کوفی
همان ه ست و رمز بصری در رقمی جنب می نویسند و چون کوفی
و بصری در عشر اتفاق نمایند رمز آن ع ست و اگر اختلاف
کنند رمز کوفی همان ع ست و بعضی هم رمز کوفی را بصری میدانند
اما علامت بصری در اختلاف عشر عب ست که جای عشری
بنویسند و علامت عشر بصری جای عشر لب مینویسند و آیه همان
جزء نیست که بر عرض در آیات مینویسند بلا خلاف والله اعلم بالصواب
فصل در الحمد و نامهای قراء و روات شان برای اهل قرآن شناختن
چون لازم ست بنابر این نامهای شان در دو فصل بیان میشود
بدانکه دلیر

بدانکه و لیست اسامی از قراء بتفصیل مذکور میشود بدانکه ابواب
فضل و زکاة پوشیده نماند که این هفت (۷) قراء عشره و راویان
هیچ لقب ایشان اول نافع بن عبد الرحمن مدنی ست راوی او
یکی قالون ست و دیگری عثمان که مشهور ست بورش دوم
عبد الله ابن کثیر مکی ست در راویان او یکی احمد که مشهور ست
به بزی و دیگری محمد بن ابراهیم ابن الرحمن که مشهور ست
بقنبل سیم ابو عمرو بن علا بصری ست راویان او یکی حفص بن
عمرو بن عبد العزیز جهبان که مشهور ست بدوری و دیگری
صالح ابن زیاد بن عبد الله ابن اسمعیل که مشهور ست
بسوسی و کنیت او شعیب ست چهارم عبد الله ابن عامر ساکن
دمشق شام در راویان او یکی هشام ابن عامر و دیگری
عبد الله ابن احمد که مشهور ست بذکوان پنجم عاصم ابن ابو بکر بن
ابی النجود اسدی ست که هم ابی النجود بهدله ست و مشهور ست

بکنیت و بنو با بهدله اسم مادر عاصم و خبر ابوبکر کنیت اسم شهرت
با بانجود ست از جمله فصحای عرب بود عاصم را از بخصوص کتب
الکوفیه میگفتند هم کتب پدر و هم کتب در ... ابحیان قرا (بتحقیقی هم)
گرفت قراءت را از عبد الرحمن و عبد الرحمن قرا گرفت
از حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیه
الصلوٰة و علیه السلام اما بدانند که عاصم مکرر خدمت حضرت
بود و از زبان مبارک حضرت چیزی از قراءات بعاصم نمودند
نهایت بعبد الرحمن بن سلمی میفرمودند که بعاصم تعلیم نماید در محلی
آنحضرت عبد الرحمن بعاصم تعلیم داد از آنچه مشهور قراءات
عاصم است و راویان عاصم یکی ابوبکر بن عیاش است که ابوبکر کنیت
اوست و اسمش شعبه است و او مشهورست بکنیت خود ببکر
و دیگری حفص بن سلیمان که هر دای ایشان مردمان کوفه اند
ششم حمزه ابن حبیب کوفیست راویان او یکی خلف ابن هشام
و دیگری خلاد کوفیست هفتم علی ابن حمزه که بلقب کسائی اشتهار
یافته است

یافته است چه او در حال احرام کسا را ردا و ازار خود نموده که
خود کسا یکی از ملبوسات بوده است که کنیت او بران قرار گرفته است
و اسم راویان او یکی ابو الحارث که اسم او لیث است و او هم
بکنیت مشهورست و دیگری حفص که مشهورست بدوری هشتم
یعقوب ست که ابن اسحق حضرمی ست و کنیت او حضرمیست
و اصل حضرم موضعیست قریب بصره راویان او یکی رویس است
و دیگری روح که اسامی لقبشان در اینجا مذکور شده است نهم
ابو جعفر بن قعقاع ست که راویان وی زید بن وردان و دیگر
عمرو بن جماز است دهم خلف ابن هشام ابن خلف ست
که مردم کوفه اند و راویان او یکی ادریس حداد و دیگری اسحق
وراق است تا دانند و بر اهل تحقیق پوشیده نماند که هر کدام اهل
قراءات بجهت تسهیل ضبط حروف ابجد را ترکیب کرده برفق اشعار
و رموز قراء و رواة ایشان که هر کلمه ازان مرکبات

ربعی [illegible]

مرکب باشد از سه حرف که حرف اول آن اشاره بر قاری باشد
و دو حرف دیگر اشاره بر راویان آن بنابر آن اشتمال رموز این است ابج
الف نافع ب قالون ج ورش که راویان نافع اند
دهز دال ابن کثیر است ه بزی ز قنبل راویان
ابن کثیر اند حطی ح ابوعمرو بصری ط دوری ی سوسی راویان
ابوعمرو اند کلم ک ابن عامر شامی ل هشام م ابن ذکوان
نصع ن عاصم کوفی ص شعبه که مشهور است به بکر ع
حفص که راویان عاصم اند فضق ف حمزه کوفی ض خلف
ق خلاد راویان حمزه اند رست ر کسائی س ابوالحارث
ت دوری راویان کسائی اند ثخذ ث ابوجعفر خ ابن
وردان ذ ابن جماز که راویان یعقوبند ظغش ظ یعقوب
غ رویس ش روح بروایت بعضی میگویند و خلف که استاد
روات و حکایت اسحق و دیگری ادریس چون از برای ایشان
امر

رمز نشده بود لهذا اسامی ایشان است تحریر یافت و اختلاف
اسامی قرا که رموز را باهم شان اختلاف نموده اند رموزهای
چندی رموز کبیر صحبة یعنی شعبه و حمزه و کسائی صحاب
حفص و حمزه و کسائی عم نافع و ابن عامر سما نافع و ابن
کثیر و ابوعمرو حق ابوعمرو و ابن کثیر نفر ابن کثیر و
ابوعمرو و ابن عامر حرمی نافع و ابن کثیر حصن حمزه و کسائی
و نافع و عاصم رموز دیگر که متوسط میگویند عاصم ث
عاصم و حمزه و کسائی خ رمز ثنی قاری مشهور است بغیر
نافع ذ ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی ش حمزه و کسائی
اما این رموز صغیر صحبه بود از برای قرا که از اهل این فن باشند
بیان نمودیم تا واضح باشد و الا از برای قرا که از اهل
این فن باشند متوقف فایده ندارد و فایده رموز قرا آن
بود که اسامی شان مع روات شان سابقا برشته تحریر رفت

که چون اجل رسد خواهند بدعای خیر یاد آورند و این بود
رسول نیشهور و غیر مشهور بیان شد والله اعلم بالصواب **فصل**
در بیان تکبیر و تهلیل و تحمید از طریق ابن کثیر بروایت بزی
و قنبل که راویان ابن کثیر مذکور معروف میکرد دلکه تکبیر
بلغت ندا از ایزد تعالی است به بزرگی و در عرف شرع گفتن الله
اکبر است و تهلیل گفتن لا اله الا الله است و تحمید بمعنی نیک
ستودن و حمد و ثنا گفتن است و در عرف شرع ذکر کردن
الحمد لله و یا گفتن لله الحمد و سبب ثبوت این تکبیر آنست که گوش
هوش منکران محجوب بصیرت و بجمع خود منکران محبی
فضیلت رسید الحمد چون بخواهیم و ترغیب ارباب بقاء
و حبود بهودی قبت تا محمود جمله آنها تقی اتقی آن مبعوث
خالق و دود و مبارزت [illegible] معتکف آن استان سعادت
آن رسول حضرت رحمن که پناه انس و جان است ام سوال
از حقیقت

از حقیقت روح و اصحاب کهف و ذو القرنین کردند و
آن سید انام علیه الصلوة و علیه السلام اجابت از ابا وجود
دانش بیکران و علم فراوان باانکه صیغه آنست ان شاء الله نعم بر
زبان گوهر فشان براند بعد از انعراضت و بسبب عدم گفتن
الکلمه الطیبه سلسله نزول وحی از خاتم انبیا منقطع شد و
بقول اشهر مدت پانزده روز انقطاع وحی گشت اگرچه بقول
چهل روز هم میگویند اما اصح قول اول است باقی بقدر چون
مخالفان و منافقان چنان دیدند آغاز طعن نمودند که
خدای محمد صلعم وحی را از او بریده و او را بر خود واگذاشته
است و آن سید رسل را تکذیب مینمودند و در انکار او
مبالغه مینمودند و حضرت از این راه بغایت متاثر گشته
بطرز [illegible] منتظر نزول وحی می بود که حضرت
مفتح الابواب بعد از انقضای مدت مزبوره سوره مبارک
والضحی را نازل گردانید و آیه کریمه یسئلونک عن الروح قل

قفس روح مرغ اثری رهبر را واد ساخته و آنحضرت بعد از تکرر
منع سوال عروس کشف حال اصحاب کهف و ذو القرنین
و حقیقت روح بمطالبی عبارات لایقه رایقه از آیه در منظم
بیان آن جلوه داده و صبوح فیضان آن بمسند ظهور فرا نشست
در بیان کهوها را اختیار و حقیقت روح را حسب الامر بنابر
مصلحتی که او عالم بود بران غیر بیان گذاشت و ریاض آمال
حضرت رسول صم و حضرت خیر البلال و آل او را از امطار عنایات
و فیوض مبدء لایزال طراوت یافته درجات حضور سرور
بر گزیده حضرت و بنات و احباب و اصحاب بش در اعتلا با
درزوه فلک اعلی جا در ساخته و دیدها آسیب و اعتق و مخالفان
و منافقان کابک یای و صوبان انداخت بر گشته چون
کور بمیلان و سینه حاسدان ریزه و بنور شعله جدا از الفقدان
سوره کریمه حضرت اصحی را جهت تکرار آن امر موجب عظمی و
رفع دغدغه اعدا انبکو فرمودند و دیگر نیز گفته اند که بسبب

که بسبب ثبوت کمتر از آیت که شخصی خوشه انگوری بر سم هدیه بحضرت
رسالت پناه صم آورد و بسبب علی بعضی آن انگور را پس بنهاد که آن مسئول
سی فقیر مارز قلم الله حضرت آن خوشه انگور را ایثار سائل فرمود
و سائل آن را بشخصی فروخت و مشتری آن خوشه انگور را بهدیه
بخدمت آنحضرت آورد و بار دیگر هم آنحضرت در خواه نمود
رسول صلعم آن را بایثار آن نمود و تعالی علیه اول رابه علی
داشته و مشتری باز آورد انجمه آورد و بار سیم مرتبه لب لطیف
گشود و حضرت در جواب فرمود که انگ تلخ و بهاره وزوجی
منقطع گشته بسبب طعن یهود و منافقان دیدند سوره و
الضحی نازل گشته و حضرت جهت تکذیب قول مخالفان الله اکبر
بر زبان مبارک جاری کرد نزد اصحاب سنت است تکبیر فرمود نزد تا
دانند و بعضی این تکبیر از اول و الضحی تا باخر سوره و
التمامی بعضه تا بت است و بعضی در اول تحدیث است دیگر

این نیز گفته اند بتقدیر اول یعنی هر که ابتداء در تکبیر از اول و الضحی
گیرند منتهی وی اول ناس است و بتقدیر ثانی که مبداء تکبیر آخر
و الضحی باشد آخر وی انتهای ناس است بهر تقدیر کل واحد از
تکبیر و تهلیل و تحمید که در میان کل سورتین وجوه محتمله مجوزه
از هفت وجه و یا از هشت وجه متجاوز نیست مثلا گاهی
که ابتدای با قرأ و الضحی باشد اول وصل آخر سوره اول به تکبیر
است بتکبیر و بسمله در اول سوره بگوید ثانی وجهات سبعه
تکبیر آن است که آخر کلمه سوره را وقف نموده تکبیر و تهلیل و تحمید
را در آخر وقف نموده و بسم الله را هم بر سوره وقف نماید و
تکبیر برای وجه است الله اکبر سه نوبت بعد از بگوید لا اله الا
الله والله اکبر فلله الحمد یعنی از قرای تحمید را فاید نشنیده لی
تکبیران است که هر جا روایت کرده شود و بعضی از قراء حفاظ
کرده بعد از ختم قرآن تکبیر را میگویند و بمذهب عاصم بعد از
ختم

ختم قرآن تکبیر خامده است از روی احتیاط نه عاصم و نه بروایت
شاطبی تکبیر نگفته اند و این احتیاط [illegible] در این مقام [illegible]
زیرا که تکبیر دعاست و دعا در وسط سوره رخصت کرده اند چنانکه در
روایت وارد گشته که بعد از آیه رحمت طلب رحمت و مغفرت از
حضرت واهب العطایا نمایند و بعد از آیه عذاب از عقاب پناه
بغفار الذنوب و ستار العیوب برند و همچنان است قراءت
در سوره آل عمران بعد از فبای آلاء ربکما تکذبان این دعا بخوانند
که لا بشیء من آلائک رب اکذب و طریقه ختم قرآن بمذهب عاصم
قرآن است که بعد از آیه و الناس تکبیر گفته شروع با الحمد نموده
و الم را خوانده تا اولئک هم المفلحون قراءت نموده باشند
نهایت این روایت صحیح از حضرت امیر مؤمنان است که حضرت
بعد از ختم بطریق مذکور تا هم المفلحون قراءت میفرمودند و بعد از آن
دعای ختم میخواندند و دعای ختم مشهور است در اواخر این
رساله مذکور شود ان شاء الله تعالی چنانکه دعای [illegible] از ختم در اول

این رساله مذکور شد دو دعای ختم در آخر این رساله مذکور مسطور
می باشند که قرائت لفظ حدیث نبوی صلعم و دعا نموده جناب
باری تعالی شانه بمضمون آیه شریفه ورتل القرآن ترتیلا
و حدیثهای دیگر که مذکور شد است اینجا که جناب مبارک آن
و نبی ما قرآن را آیه بآیه سوره بسوره بحضرت نبوی صلعم فرستاده اند
با قرائت تمام و حضرت نبوی صلعم فرمودند قرائت به امیر
المؤمنین و حضرت امیر المؤمنین فرمودند بعبد الرحمن سلمی و
عبد الرحمن بعاصم و بعد بجمیع از قراء شهرت یافت تا دانند
و یکی اکثر رتبه در این امر دار از نزد الهیه بیت خودشان را تغییر
داده هر کدام لفظ نسبی خودشان تحقیق این علم نموده تا معاتب
و معاقب نشوند لفظ آیه شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون و آیه دیگر که لا یکلف الله نفسا الا وسعها اینهم
بنده عاصی را واجب است که بقدر امکان سعی خودش را
نموده

نموده باشند فصل در بیان اقسام ادغام مختلف فیه که بعضی
از قراء از ادغامشان قایل و بعضی منکرند و عاصم از این ادغامات
که مذکور میشود تمامی را اظهار نموده است و اظهار اهم ایشان است
چونکه قراء عشره در تالیفات خودشان ذکر نموده اند و ما هم
ذکر میکنیم اگر چه نخواهند مسلمانان عمل نمایند لاکن بهر احتیاط
وقوف در آن امرها داشته باشند بهتر است پس بدانند در اختلاف
مختلف ادغام هشت وجه است و در نزد شش حرف ت ج د ذ
س ص و اشتمال ایشان اذ تبرء و اذ جاءکم و اذ دخلوا و اذ
زین و اذ سمعتموه و اذ صرفنا ثم دال است در نزد هشت
حرف ج ذ س ش ص ض ظ و اشتمال ایشان مثل
لقد جاءکم و لقد ذرانا و لقد زینا و لقد سمعنا و قد شغفها و لقد
صرفنا و لقد ضل و لقد ظلمک [illegible] تا نیست در نزد شش حرف
ادغام میشود ث ج س ذ ض ظ اشتمال ایشان گذشت

نمود و نضجت جلودهم خبت زدناهم و انبتت سبع و حصرت
صدورهم و کانت ظالمة و ادغام لام هل و بل نزد سه حروف ادغام
میشود ت ث ن مثال آن هل تعلم و هل نحن و هل ثوب الکفار
و لام بل نزد هفت حروف ادغام میشود ز ظ س
ض ط ظ ن و امثال آن بل زین بل ظننتم و بل نتبع بل سولت و بل
ضلوا و بل طبع الله و بل نحن و مخرج های ساکنه در نزد
فا و میم ادغام میشود مثل یغلب فاولئک و ارکب معنا که مذکور شد
که عاصم همه این یک لفظ را ادغام نمود و یعذب من یشاء در آخر
سوره بقره عاصم ادغام نکرد و باقیه کردند و حرف فای ساکنه نادر
نزد با ادغام میکنند و امثال آن نخسف بهم در سوره سبا
و همزه ذال ساکنه نزد کلام واحد هر کجا در قرآن که باشد ادغام شد
کلام ثانی محرر در نزد دال مثل لا تفعلوا ذلک هر جا باشد ادغام شد
و هم دال ساکنه در نزد ثا و این در دو موضع است در سوره آل
عمران یرد ثواب الدنیا یرد ثواب الآخرة و ادغام دال ساکنه
در نزد

قد تبین
در نزد تا ادغام دارد و هم تای ساکنه در نزد دال مثال اجیبت دعوتکما
و در ... و یلهث ذلک عاصم ادغام نموده است
چنانچه در مقام خود ذکر شد فصل بدانکه قرا را در بسم الله
ادغام است که مثلین بنا بر ابتدای یه و لکن دیگر را اسم
تسمیه نامند و هم متقارب که هر دوی آن هر کدام بمقام
خود ذکر شد نه اما بنا ادغام مثلین در الله بجهت که اصل
الله الاله بوده است الف تعریف بود و حذف شد ال
الله شد و همزه بو حذف کرد لام اول ساکن
در نزد ادغام کردند الله شد بعضی ها بی بنا بر ابتدای
یه رفتند رفع دادند الله شد و همچنان بر اسقاط
در لفظ اشباع و بنا اشباع جاؤا و جاؤکم و یدرؤا و
یدرؤن و امثال آن هر کجای قرآن واقع شود رسم الخط
نموده اگر آن واو واو جمع است اشباع نمایند و اگر واو
مفرد است بدون اشباع میخوانند و همچنان بر الهدی فراد

لازم است که قرآن را سه وجه بخوانند اگرچه بعضی چهار وجه گفته‌اند
ازین وجوهات مذکوره یکی تحقیق دوم حدر سیم تدویر چهارم تفکر
اما تحقیق نیست مذهب عاصم است و بعضی از قراء تحقیق را
قائل‌اند اصل تحقیق یعنی تا تمام ادا آن خوانده است و حقیقت
تحقیق از ترتیل هم بالاتر است دوم حدر است یعنی بوسط
روی بال تا تمام ادا سرعت دیگر هم تدویر است یعنی سرعت
تمام نهایت شود و حدر از آن کسی است که همی کم کار نباشد و تدویر
از آن کسی است که سریع القراءة باشد یعنی کامل ازین فن باشد
و تفکر موافق تحقیق است یعنی چنان قراءت نماید که بلکه
متوجه معنی هم بشود چه هر قراءت که موافق قانون قراء
باشد بی‌بعود است بنابر قول اکثر قراء و بعد است هم
هر قرآن خواند که لازم بود واجب است که با تحقیق و تفکر را
رعایت کند قراءت کلام الله نماید و در بند تدویر و حدر
نشود مگر و لیکن مذکور شد که آن قاری اهل فن این علم بوده
باشد

شنوانند کلام خود را از آن جهت در آواز و بعضی ... و کمال علم قراءت
دانسته باشد والله اعلم بالصواب فصل بدانکه حد جزئیت
که بر آن اهل قرآن لازم است که دانسته باشند از آن جمله اینکه
موضوع قراءت چیست و فایده و ماهیت قراءت چیست بلی آنکه
نظر باقوال قراء عشره اصل تعریف قراءت حد قراءت است
و اصل حد در لغت بمعنی منع و زجر است و در اصطلاح قراء
امتیاز دادن ساکن است از متحرک و مجهور است از غیر مجهور و
مشدد است از غیر مشدد و ممدود است از مقصور و ادغام است
از اظهار را امتیاز و دوست از ابدال و مخارج و وقف است
از مکان حقوق وقف بحرکت است و وصل بسکون و ترتیب است
از موالات تا دانسته و اما اصل موضوع قراءت اصل وضع
خواندن قراءت است چنانچه قراء قرار داده‌اند که
باید معنی تمام حروف را از مخرج ادا نمودن و کلمه نگذارند

صوت است مثل غنه و غیره و تأنیه و آرام خواندن و حفظ
وقوف دانستن است که هر کلمه کدام جا باید ادا شود
اما اصحاب حقیقت هر حرفی را خدای عز و جل میدانند و بی
نهایت نظر بقول فقهای کلمه و قراء اصحاب حقیقت
آن است که حرف را چنان ادا کنند که بهره بیان و
عیان بهره نشود و بیان مهمله لعباد و مهمله و زبان [illegible]
مهمله و قاف بمعجمه کنایان بمعجمه و غیره هم القیاس هر کدام را
متوجه شده و همگی آن حروف ادا نمایند و اما اصحاب ثنا قرائت
چنان است هر که قرائت کنند کلام خدا را بوقت [illegible]
کلمه متغیر جدا جدا قرار داده اند و قرائت ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین قرائت نموده اند و از قراء
غیر متوجه نشده اند هرگاه آداب او را نماید محفوظ مانند
انشاء الله از آفت و رکرد و نجات خواهد [illegible] هدی از آن
قاری

قاری را صحیحست نظر کند که حضرات ائمه اطهار از
برای ثواب قرائت بیان فرموده اند و بعضی احادیث
آن را در اینجا عنقریب است که مذکور شود فصل در بیان اینکه
که آیات قرآن چند عدد است و هر یک کدام که بجه چه چیز
قرار یافته است پس بدانکه تمامی آیات قرآن شش
هزار و ششصد و شصت و شش آیه است از آن جمله
از آن امر یکهزار قرار داده اند و یکهزار از آن نهی
و یکهزار از آن وعده و یکهزار از آن وعید است و یک
هزار از آن قصه و قصص و یکهزار از آن مواعظ و موعظت است
و پانصد آیه از آن بحث حلال و حرام است و
صد آیه از آن دعا و تسبیح است در وقت صبح و شام
و شصت و شش آیه از آن منسوخ و ناسخ است که حق
چنانچه ناظم بنظم آورده بدین وجه مذکور است و آن

آیه قرآن چه خوب و دلکش بیت ۞ شش هزار و ششصد و شصت و شش است ۞

یک هزار از وی امر بود و نهی شد بیت ۞ یکهزار از وی وعد و یکهزار وعید ۞

یکهزار از وی دان قصص با اخبار ۞ یکهزار از وی موعظه با اعتبار ۞

پانصد از وی بحث حلال و حرام ۞ صد وی از تسبیح در هر صبح و شام ۞

شصت و شش از وی منسوخ با ناسخ ۞ ختم کن والله اعلم مستعان ۞

این بیانکه مذکور شد ناسخ و منسوخ است که بیان گشت فصل بدانکه

قراء سبعه و یا عشره اختلاف در فاتحة الکتاب و اخلاص

قرار داده اند پس بدانکه سوره فاتحه هفت آیه است

بلا خلاف و در تعیین آیه خلاف کرده اند بعضی بسم الله

الرحمن الرحیم را یک آیه گفته اند و ما بقی تا صراط

الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین این

مجموع را یک آیه گفته اند و بعضی دیگر بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین را یک آیه و علیهم اول را یک آیه شمرده اند

شمرده اند و او را یک آیه و این سوره را دو نوبت نزول شده است

و این سوره مکیه است و بعضی گفته مکی است و بعضی مکی و مدنی گفته اند

رجوع طرف اینست که یکبار در مکه و یکبار در مدینه نزول شده است

لکن بقول جمهور از زمرهٔ مکیات است و این سوره را فاتحة الکتاب

و ام القرآن و سبع المثانی و الحمد هم گفته اند و این سوره صد و بیست

و چهار حرف است و در نسخه معتبر که برهان القاری گویند مکتوب که

که این سوره صد و بیست و چهار حرف است و مجموع پیغمبران صد و

بیست و چهار هزار اند و خدای تعالی ثواب هر حرف از فاتحة الکتاب

یکهزار پیغمبر اکرام کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی واجب

العطایا ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر با وعطا فرماید

و این سوره سبع المثانی است عنایت مشهور است که لا صلوة

الا بفاتحة الکتاب پس معلوم است شرح حدیث الا الحمد لله

پس بیابد بملاحظه تمام قرائت نموده هر حرف را بمخرج خود ادا

مزید واو دخال کلمه بکلمه دیگر بجای کردد مثل مالک یوم الدین که
سایر کلمات که متوجه شدم اسم شیطان را داخل شود چنانچه
قبل از این مذکور شده اخفا نکند در حدیث مذکور است که هر که
کسی بخواند بالقه هشتاد مرتبه در خانه خدا یا مادر خود نکرده
باشد و یا هشتاد و سه مرتبه بقدر ساعت باشد کاهی است که
بعد از توبه الضوع و نهایت حقیقت بکند کیا کشش دشته
باشد نهایت تارک الصلوه بخشش ندارد و نه تارک الصلوه که
که نماز نکند باشد تارک الصلوه که قراءة ناخته باشد نه قراءة
که قراءة نخواهند بلکه قراءة بکند شارع کلی قرار داده است که آن
امتیاز حروف و حفظ وقوف باشد چنانچه امتیاز حروف
وحفظ وقوف قبل از این مذکور شده و اسم شیطان بدانند قبل
از این مذکور شده که اسم شیطان در سوره حمد نکنند یا خبث فقها و
علما و قرا اتفاق هستند اما چون قرآن سبعه و یا عشره حمد بخوانند
کبو

سبعه و یا عشره بخوبی نخوانده اند لازم شمرده اند بدین وجه که
مذکور شد پس بنا بر این بر اهل ایمان لازم و واجب است
که موافق حال خویشان سعی خود را در این باب نموده
نماز خود را فرا گیرند که تا در عرصات محشر در پیش جناب
خاسر و زیان کار نباشند و افسوس و ندامت نکشند چنانچه
بار صحبت حدیث است از جناب رسول خدا صلی الله
که باعث مستجاب نشدن دعا پانزده موانع است که هر
یک از آن در زمان دعا مانع استجابت دعا میشوند
اول آنکه اگر نماز و دعا و هر چه باشد قراءت نداشته باشد
با خضوع و خشوع نباشد دوم خدا را شناختن و اطاعت
و فرمان برداری نکردن سیم تلاوت کلام الله کردن و عمل
ننمودن چه در قراءت و چه در غیر آن چهارم محبت حضرت
پیغمبر صلعم را ادعا کردن و بغض اولاد او را در دل داشتن
پنجم شیطان را دشمن کردن و پیروی و متابعت او

کردن ششم غیبت جنبت بودن و شغلهای نا خوش نمودن
که مفاخرت به بهشت داشته باشد هفتم آرایش ظاهر و خائف
بودن و افعال بعضی امورات بوده که مستوجب جهنم شود هشتم
عیوب مردم را انکار نمودن و از عیوب خود غافل بودن
نهم دنیا دوستی کردن و همیشه طالب دنیا بودن دهم
اقرار به مرگ داشتن و ترک نوازی و خوب دانستن و خود
بیخبر بودن از مرگ یازدهم امورات مسلمانان و خود به دفن
کردن و خود ولی دنیا بودن و مثنیه آن زمان بدانند لطیفه
است که حضرت پیغمبر صلعم با امت خود فرموده اگر دنیا العبادت
باشد باید بنده گرفته عمل نمایم فصل بدانکه شش هزار و
اینجا هر حرفی چند عدد است و عدد هر کدام مشخص میشود
اول الف یک هزار و [illegible] هزار هفتصد و بیست و ده عدد است
دوم بای [illegible] یازده هزار و چهارصد و بیست [illegible] عدد است
ا ب

تیم [illegible] ده هزار و هشتاد و هفت عدد است ۴ ث [illegible] هزار و
چهارصد و پنجاه هفت عدد است ۵ ج ده هزار و سیصد و
بیست و دو عدد است ۶ ح [illegible] هزار و هشتصد و
عدد است ۷ خ [illegible] ده هزار و پانصد و پنجاه و شش
عدد است ۸ د [illegible] هزار و هشتصد و سی و پنج عدد است
۹ ذ [illegible] ده هزار و [illegible] و چهل پنج عدد است ۱۰ ر
هزار و هفتصد و پنجاه هشت عدد است ۱۱ ز [illegible] هزار و
ششصد عدد است ۱۲ س یازده هزار و نوزده عدد است
۱۳ ش [illegible] هزار و بیست و پنج عدد است ۱۴ ص [illegible] هزار و
هشتاد و هفت عدد است ۱۵ ض [illegible] هزار و ششصد و
پنجاه عدد است ۱۶ ط نه هزار و چهارصد و چهارده عدد است
۱۷ ظ هشت هزار چهارصد و هفتاد و هفت عدد است
۱۸ ع نه هزار و چهارصد و چهار عدد است ۱۹ غ نه هزار و [illegible]
بیست و هفت عدد است ۲۰ ف شش هزار و هفت

[illegible]

هفتصد و چهل و شش عدد است ۲۲ ك ده هزار و
پانصد و بیست و دو عدد است ۲۳ ل پنجهزار و هفتصد و
بیست و هفت عدد است ۲۴ م بیست و شش هزار و
هفتصد و بیست عدد است ۲۵ ن بیست و شش هزار و
هفتصد و نه عدد است ۲۶ و بیست و پنج هزار و هفتصد و
پنجاه و سه عدد است ۲۷ ه نوزده هزار و هفتاد و
شش عدد است ۲۸ الف چهل و شش هزار و چهار صد و
چهل و شش عدد است ۲۹ ی بیست و پنج هزار و چهار صد و نه
پنج عدد است النقات صد و نه هزار و ششصد و
نه و پنج نقطه است الجلالة در قرآن که نام جلاله
بسته هزار و ششصد و نود و چهار عدد است الکلمات
هفتاد و هفت هزار و ششصد و پنج عدد است الحرکات
یکصد و بیست و نه است النصف الحروف نصف
الحروف است السورة صد و چهارده است
فقط

فصل ۱۲ اینکه عدد نامهای کلام مجید بموجب ذیل بیست و هشت
شمرده اند اول قرآن ۲ فرقان ۳ کتاب ۴ ذکر ۵
شریف ۶ حدیث ۷ موعظه ۸ شفا ۹ هدی ۱۰ رحمة
۱۱ تذکره ۱۲ حکمت ۱۳ البشیر ۱۴ نذیره ۱۵ النجوم ۱۶ صراط
۱۷ النور ۱۸ حبل الله ۱۹ روح ۲۰ حق ۲۱ حکیم ۲۲
ذکری ۲۳ مصدق ۲۴ مهیمن ۲۵ مجید ۲۶ عزیز
۲۷ بیان ۲۸ بصائر ۲۹ کریم ۳۰ سراج عظیم ۳۱ مبین
۳۲ منیر ۳۳ قصص ۳۴ عجیب ۳۵ بشری ۳۶
نعمة ۳۷ نعمت ۳۸ مبارک است و دیگر اینکه
اسماء مبارک فاتحة الکتاب بدین وجه است اول فاتحه ۱
۲ الحمد ۳ ام الکتاب ۴ واقیه ۵ کافیه ۶ سبع المثانی
۷ اساس ۸ الشفا ۹ صلوات است و دیگر اینکه از امام محمد
اعرج منقول است که تمام کلمات قرآن هفتاد هزار و
چهارصد و سی و نه کلمه است و عبدالله مسعود گوید که در

در بیان نزول آیات و در تفاسیر الصحابه مذکور است که قرآن
صد و چهارده سوره است با فاتحة الکتاب و شش هزار و ششصد و
شش و چهار آیه است بخلاف اصح قول اول است که قبل از این
مذکور شد باقی حال روایت بعد مذکور میشود از آنجمله با
بیان قول ششصد آیه قصص انبیا و صد و پانزده آیه
قصه حضرت یوسف ع و ششصد و شصت و شش آیه قصه بنی
اسرائیل و هفتاد و دو آیه قصه حضرت آدم ع و چهار صد
و هشتاد و هشت آیه قصه پیغمبران دیگر و هزار و [illegible]
آیه مسائل ایمان است از روزه و غیره و هزار و دویست آیه
در وحدانیت الهی جل شانه و هزار آیه در شأن اسلام
در عدل و غیره و [illegible] آیه [illegible] احکام [illegible] طیب
و [illegible] آیه در بیع و شری و صد آیه در آزادی بندگان
و صد آیه در توبه غازیان و هفتاد آیه در شان نماز
و سی آیه در شان حاجیان و ششصد و نود [illegible]
آیه

آیه در باب نماز بدین تفصیل است که صد و سی آیه
در شأن نکاح و صد و سی آیه در شأن طلاق و سی و دو آیه
در باب عتاق نکاح و دشمن [illegible] و [illegible] نزده آیه در شان
عایشه و نوزده آیه در رضاع و صد و [illegible] آیه در رضای
والدین و یک آیه در باب [illegible] گرفتن و [illegible] آیه
در جز شهادت دروغ است [illegible] داشته و اما کتب منزله
صد و چهار است بدین موجب چهار کتاب [illegible]
و صد صحف است ده صحف آدم ع و پنجاه صحف شیث ع
و سی صحف ادریس ع و ده صحف ابراهیم خلیل ع و دیگر زبور
داود ع و دیگر توراة موسی و دیگر انجیل عیسی و دیگر قرآن
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] خداوند
تبارک و تعالی او را [illegible] نام نهاده است و دیگر [illegible]
لازم است هر قاری را که بعد از ختم کلام مجید این دعا
بخواند اللهم انی قد قرأت ما قضیت من [illegible]

من کتابک الذی انزلت علی نبیک الصادق
صلی الله علیه وآله فلک الحمد ربنا اللهم اجعلنی
من الحامدین ونبتنا به واجعله انیسا فی
قبری وانیسا فی حشری واجعلنی ممن
یرقی بکل آیة قراها درجة فی اعلی
علیین آمین رب العالمین چون دعای بعد از
ختم بسیار بحدیث صحیح وارد شده از همه احادیث اوضح
تر همین بود که ثبت تحریر یافت ومراد از تالیف این رساله
آن بود که بحکم عادی [illegible] از دانستن قواعد قرآن و
خواندن آن موافق قرائت قرای عشره رجوع باین رساله
نمایند بسهل الوجه القلائع بر آن حاصل خواهند نمود
واز آن انتفاع برند تا ذخیره آخرت ایشان شود در یوم
لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

بود که بحق الحق والنبی المطلق بر ضمایر صافیه ارباب دانش
واصحاب بینش مخفی نماند که چون اصلاح کار رستگاران و
رعایت خواطر ایشان نزد اهل عرفان اعظم ارکان ایمان است
و بر قبایح پرده پوشی و بر فضایح مخموش داشتن [illegible]
متقیان است فلهذا التماس این فقیر حقیر بزرگان آنست
که اگر سهوی یا نا ملایمی در الفاظ و یا در قواعد این رساله
تجوید واقع شده باشد قلم عفو کشیده بقدر وسع در اصلاح
آن بکوشند فتمت الرساله علی ید حقیر الکاتب [illegible] ذی
این [illegible] ولوالدیه [illegible] یوم [illegible]
ربیع الاول سنه اربع [illegible]
النبویه المصطفویه صلی الله علیه وآله وسلم
بعد از مراجعت [illegible]

منظومهٔ مختصر در بیان مخارج حروف

بسم الله الرحمن الرحیم

ز کلام الله اعظم نام نور [illegible] / ور صفات از [illegible] یافته

بر روان مصطفی وال و یاران سلام / که بود ذات شان [illegible] الاقلام

بعد حمد [illegible] رسول و خاندان / [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

ز برو بالا [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible] جا

بعد ازان [illegible] / بعد ازان نون فوق [illegible]

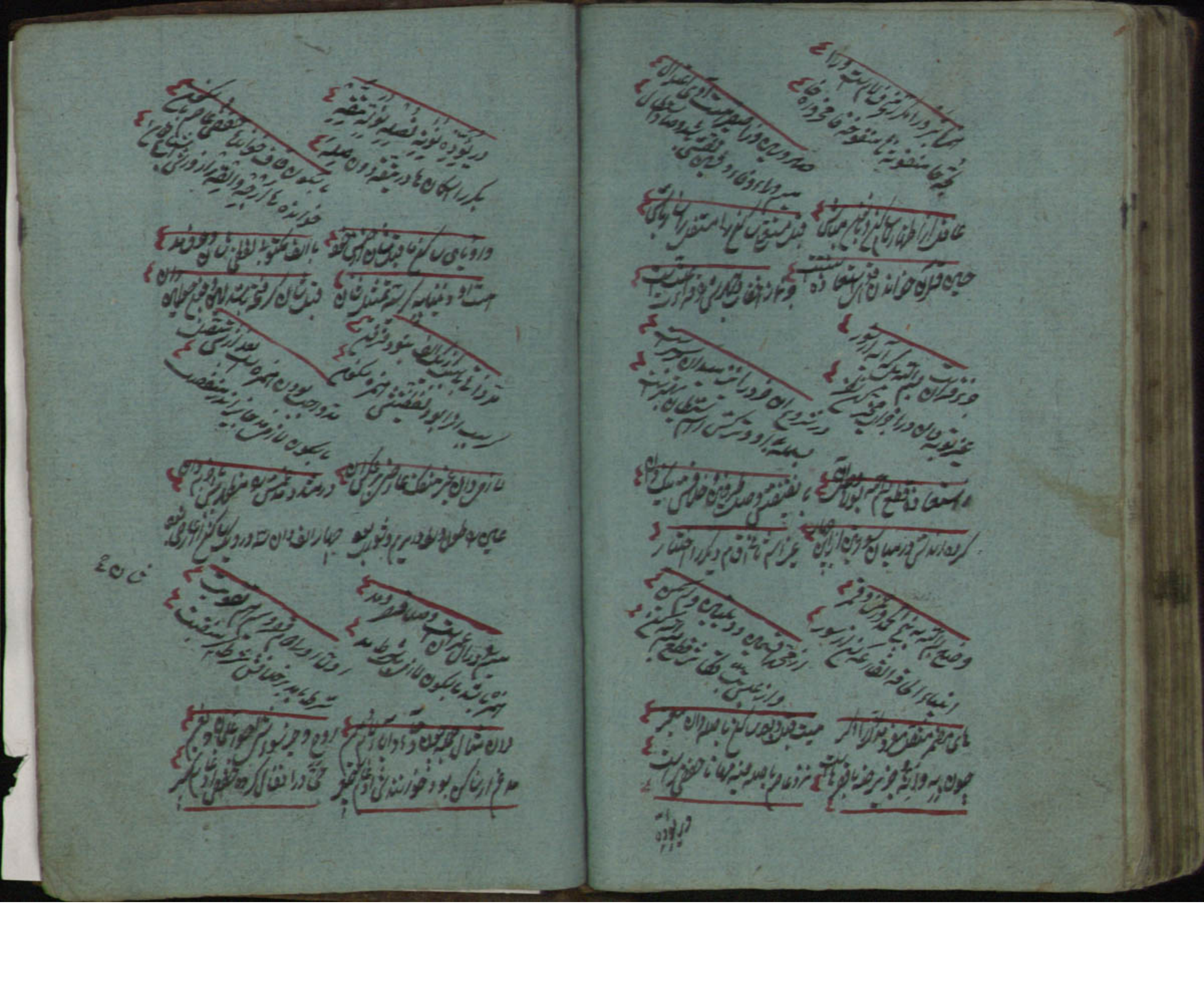
از ز [illegible] / [illegible] ذال

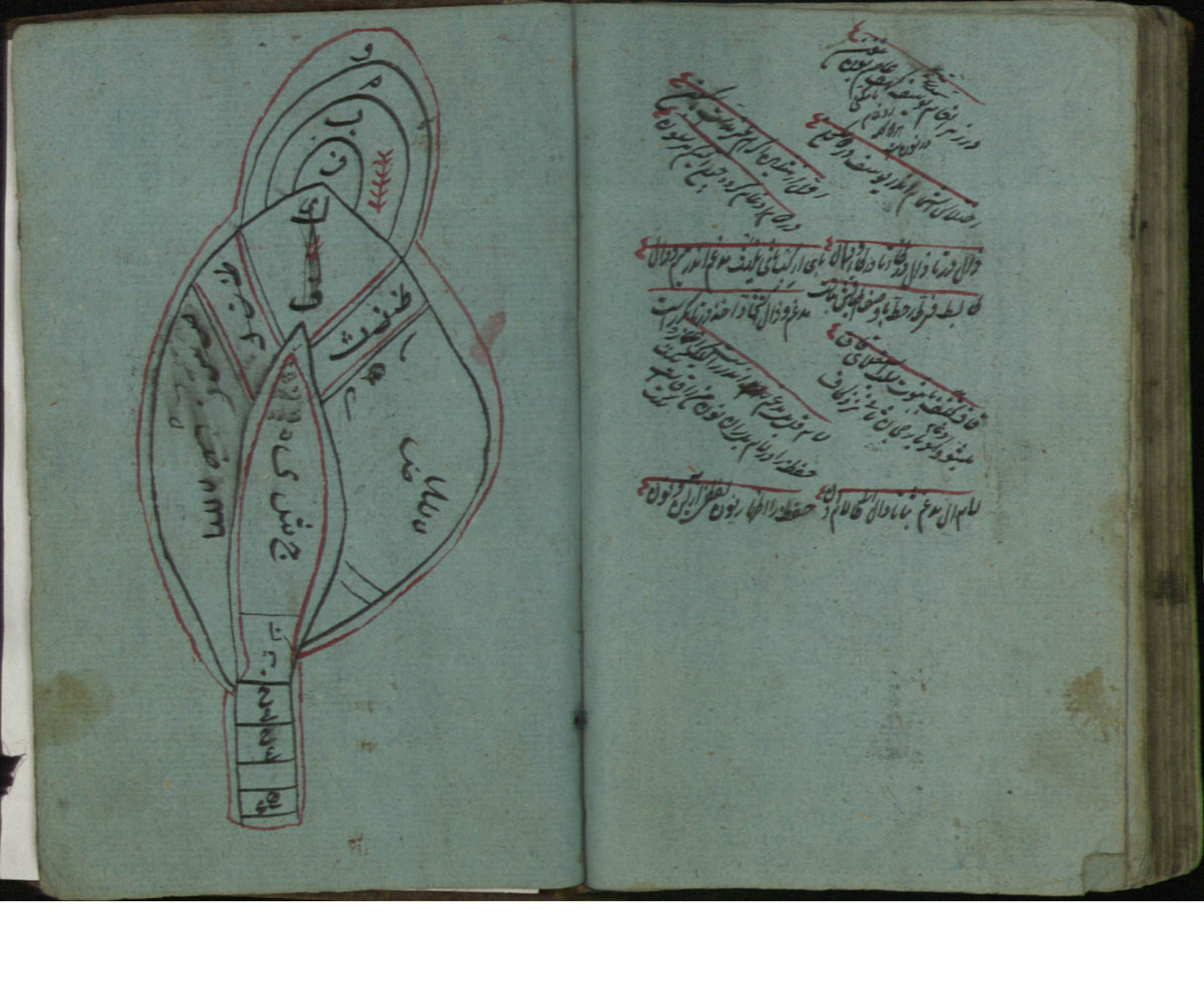
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





میم ساکن عند میم اندر میم فرد واو و فا اظهار بخوان
نون ساکن وان تنوین ... اندر یرملون
بیکباء و اخفا ... در با بقی اظهار روان
نون ساکن و ... و صنوان و قنوان دنیا و بنیان بخوان

است اندر لام و را با غنه ... در بیون
مظهر اندر حلقی در با قلب میم اخفا بر باقی
بعد از اشباع و را اندر الف تفخیم دان
با جلاله لام الف بو کره ... از ... [illegible]

ضم و فتح زار و سکانش بعد این ...
شرط تفخیم اندر ... کسره با ... [illegible]
ضرب ... و قطا ... در ... اندر ... [illegible]
روح ... اندر او ... [illegible]

وقف بر او عارض ... حذف ... نقل روم ... اسکان ... [illegible]
وقف بر مضموم را اشمام و روم ... روم ... نزد ... فتح ... [illegible]

در ... فتحه ... کسر ... حای ... یا و ها
... الف ... بود ...
... صحیح ... وصل ... طول ... ... اشمام ... روم ... [illegible]

از ... روم ... [illegible]
از ... اشمام کرده ... [illegible]

رمز ... [illegible]

هر وصل و وقف دان لا ... صاد ... [illegible]
رضع قف ... میم و جیم ... صبح ... [illegible]

میم ... جایز ... وقف
... وصل ... وقف او ... لا تقف
صاد و وقف ... وصل وقف ... [illegible]
... تنفس ... [illegible]

قیل ... قف ... و قیل ... وقف ... [illegible]
وقف ... [illegible]

وصل ... وقف ... وصل ... [illegible]
... وصل و ... وقف ... [illegible]
در ... حاشیه ... [illegible]

... الحمد لله ... [illegible]

... [illegible]

هو الله تعالی شانه

لک الحمد یا ذا الجود والمجد والعلی
تبارکت تعطی من تشاء وتمنع

ثم الصلوة والسلام علی خیر الانام محمد وعترته علیهم السلام الف
الف تحیة والثناء بعد گفته میشود که قرآن عظیم الشان در
غایت عمیق و شرح خواص و احکام آن مستغنی از حوصله
قدرت ادراک تحقیق است لکن بنابر ارشاد و دلالت
خود حضرت رسالت پناه صلعم بعضی از خواص او را
نقل کرده علما مقدار آن منقول است بر وجه معقول بعوام
و خواص رسانیده‌اند از آن جمله در کتب مصباح کفعمی
نقل شد از مجمع البیان فاضل نحریر طوس [illegible] فقیر قلیل البضاعة
اقل عباد حسب الاشاره بعضی از اعزه نقد زر و سعد در ترجمه
بعضی سوره مبارکه جمع کرده ام تا توجها کرده شد که به توسیله
ادراک عبارات تنها داشتن ی مدارک عالیه و مطالب را
بقیه

بقیه حاصل کرده و بالله التوفیق از حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله نقل شده که هر که قرائت کند سوره فاتحة الکتاب را چنان
باشد که دو ثلثان قرآن را تلاوت کرده باشد و چنان باشد که به همه
مومن و مومنه صدقه رسانیده باشد قسم بخدای که جان محمد صلعم در
ید قدرت اوست فرو نیامده است در توریت و انجیل و زبور مانند
این سوره و این سوره را ام القرآن خوانند و سبع المثانی هم
میگویند و فاضل ترین جمیع سورهای قرآن است و خواننده
این سوره هر چه سوال کند از خدای تعالی البته باجابت مقرون
شود و شفای همه دردها است الا مرگ را و باز از آن حضرت
مروی است که حضرت حق تعالی مرا تنها او را به بعثت این سوره
اختصاص داده و این سوره را بازای قرآن قرار داده است
که فرموده است و لقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم و این سوره بزرگترین و شریفترین همه
چیزها است که در گنج عرش مجید ذخیره و شرف بزرگ [illegible]

دو در این مرتبه کسی با آن حضرت شرکت ندارد و اما حضرت سلیمان
که در بسم الله الرحمن الرحیم با کسر و ترکیب است و در حقیقت هر که
قرائت اهل بیت کند این سوره را با عقیده درست که علامت
از موالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام
و امور شرعیه او امر و نواهی ملیات و هم ایمان بظاهر و باطن
این سوره داشته باشد حق تعالی او را بازای هر حرف ده حسنه بخشد
که هر حسنه بهتر از تمام دنیا و ما فیهاست از انواع مال و اصناف
نعمتها و هر که استماع کند وقت قرائت دیگری ثواب ثلث
حسنه خواننده بوده باشد و اگر این سوره بزرگ مرتبه را
در کوزه نویسند و کتابت از آن آب باران بشویند بعد از آن
روی خود را بآن آب بشویند از جمیع علتها نجات
یابند و اگر کسی را درد شکم باشد و قدری از آن آب بخورد
شفا یابد و این سوره با ذات قرآن و در روایت دیگر آمده که بعد از

عطسه

عطسه این سوره را بخوانند و باد در دمند بر کف خود و بمالند بسر
و روی خود را مالند درد چشم و درد سر و سفیدی چشم و درد سر
و سفیدی چشم و درد دندان را دفع کند و اگر در ظلمت حاجت
شرعیه قرائت کنند آن حاجت بر آورده میشود و الحمد و
بعضی گفته اند که برای فضل سوره است و از جمله قرآن مثبت
از جهت آنکه آیات قرآن مکرر واقع نمیشود و بعضی گفته اند که از
جمله قرآن نیست اما از برای آنکه با بسم الله فیمابین را طلا گفته است
و اما سوره متمیز ملول دیگر آنکه با جای قرائت الحمد مع بسم الله هفت
آیه است و آیات مکرر واقع میشود مثل فبای آلاء ربکما تکذ
بان در سوره الرحمن اما بسم الله که در سوره نمل است با جمل جزو
قرآن است و العالمین گویند مراد از عالم جن و انس و ملک است
و نیز گویند کل موجود سوی الله تعالی عالم است و این عالم را
از علم گرفته اند و علامت صانع را گویند و این عالم که کل موجود
باشد سوی الله تعالی نشانه وجود الذات و الله اعلم و بعد از این سوره

سوره بو فاتحة الکتاب گویند و بعضی ام الکتاب سبع المثانی گویند

الحمد گویند و فاتحة الکتاب گویند از بهر آن است که در اول همه

سورهای قرآن است و ام الکتاب نیز گویند از بهر آنکه

در همه سورهای قرآن است اما سبع المثانی از بهر آن

گویند که این سوره هفت آیه است و این دو بار فرود آمده است

از آن جهت که کلمات الله ... بعضی گفته اند

گویند بسم الله الرحمن الرحیم و دیگر باره گویند ایاک نعبد و دیگر

گویند الرحمن الرحیم

گویند ایاک نستعین و گویند اهدنا الصراط المستقیم و باز

گویند صراط الذین و گویند علیهم بار گویند علیهم و سبع

المثانی این باشد این فاتحة الکتاب سوره ... از

قرآن فاضلترین همه سورها و ابتر نه گویند و نام بزرگترین

خدای تعالی در این سوره است و از بهر این گفته اند این سوره ...

که در این سوره هفت حرف نیست باشد و این هفت حروف برای

سوره نیست ث ج خ ز ش ظ ف و این سوره

کلید

کلید بهشت است و چون بگوید در تفسیر این سوره نگاه

کنی و اندیشه کنی خدای عز و جل ترا به نیکی یاد کند و ... خواهی

دانستن پس الحمد شکر کردن مر خدای راست بر آفریدن

و تن درستی دادن و روزی دادن مر ترا و حضرت محمد ع

و شفاعت تو پذیرفتن و ترا از امت حضرت محمد م کردن

که خاتم انبیاست و خدای تعالی این جهان و آن جهان را

از بهر او آفریده است و دیگر شکر کردن این است که ترا با وی

نشانه بروی آورده است و نزدیک پیغمبر صلعم و یاران

او بو بکر و ... سپاهی و بعضی که نوشته اند کار

... و بر روایتهای درست ... که از حضرت پیغمبر صلعم

هر آن کس که از امت محمد ص بدان ... رسد به نوشته

کار کنند که ما اکنون رسیدیم و این توان کرد ... و بر

مسلمانان از این جهان بیرون رود دو مزد او ...

بار چنان باشد که آنها که پیغمبر را دیده باشند و با او صحبت

کرده باشند اللهم ارزقنا شفاعة محمد صلی الله علیه وآله

وبرحمتک یا ارحم الراحمین آمین یا رب العالمین

تمت فی یوم پنجشنبه [illegible]

[illegible] مازندران

سنه ۱۲۴۴

[illegible]

تا بود دال است جا [illegible] ایشان را

نکتی کاملان مکان آمد

